

چشم‌اندازی نظری در باره‌ی خیزش‌های اجتماعی ایران

حسن محدثی گیلوایی

۱۷ آذر ۱۴۰۱

درآمد

نوشتن این بحث بلند و طولانی را در بحبوحه‌ی یک جنبش اجتماعی سراسری و از ۲۸ مهر ۱۴۰۱ آغاز کرده‌ام و در ۱۱ آذر به پایان رسانده‌ام. الان که این نوشته را برای بازنشر کامل آن ویرایش می‌کنم، ۱۷ آذر ۱۴۰۱ است و جنبش هم‌چنان ادامه دارد. نوشتن در بحبوحه‌ی یک جنبش هم‌راه با پی‌گیری اخبار هر روزه‌ی آن و نیز هم‌راه با مطالعه‌ی دیگر خیزش‌های اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی در دهه‌های اخیر در ایران، به من این امکان را داده است که به زمینه‌ی اجتماعی‌ی بروز آن‌ها بیش‌تر توجه کنم. کوشیدم تا جایی که ممکن است در عین مفهوم‌سازی‌ی لازم برای تبیین و توضیح این پدیده، مفاهیمی قابل فهم برای مخاطب عام را به کار بگیرم و تا جایی که ممکن است دقیق سخن بگویم و از کلی‌گویی پرهیز کنم. امیدوارم این نوشته مورد توجه مخاطبان ارج‌مند قرار گیرد. انتشار عمومی‌ی آن به من فرصت دریافت نقدهای صاحب‌نظران ارج‌مند و آموختن بیش‌تر را می‌دهد.

تعریف خیزش اجتماعی

خیزش اجتماعی چیست؟ برای پاسخ به چنین پرسشی می‌بایست مفهوم خیزش اجتماعی را تعریف کنیم و مشخصه‌های آن را بشناسیم. مراد من از خیزش اجتماعی هر نوع حرکت جمعی است که منتهی به بروز شکلی از نارضایتی در محیط اجتماعی می‌شود و در آن افراد ناراضی‌ی متعددی شرکت می‌کنند. اما نارضایتی چیست؟ نارضایتی^۱ محصول سه چیز است:

¹ . discontent

(۱) عدم پاسخ‌گویی به نیازهای فردی و فرافردی،

(۲) ایجاد آشکالی از خسارت مادی و غیرمادی،

(۳) عدم برآوردن توقعات و چشم‌داشت‌ها.

عدم پاسخ‌گویی به نیازهای فردی و ایجاد خسارت برای فرد، و عدم برآوردن چشم‌داشت‌های فردی نارضایتی فردی پدید می‌آورد و عدم پاسخ‌گویی به نیازهای فرافردی (مثلاً نیازهای گروه و سازمان و محلّه و غیره) و ایجاد خسارت در سطح فرافردی و عدم برآوردن چشم‌داشت‌های یک جمع یا گروه اجتماعی، نارضایتی جمعی پدید می‌آورد. در این معنا، نارضایتی یعنی ناخشنودی از سه وضع پیش‌گفته.

خیزش‌های اجتماعی ممکن است شکل مسالمت‌آمیز داشته باشند یا وجهی مخرب و حتّاً غارت‌گرانه پیدا بکنند و بدل به شورش اجتماعی^۱ بشوند. یک خیزش اجتماعی ممکن است بدل به جنبش اجتماعی بشود و مدّت مدیدی حیات داشته باشد و حتّاً بدل به یک انقلاب اجتماعی بشود یا عمر بسیار کوتاهی داشته باشد. بنابراین، خیزش اجتماعی عنوان عامی است که انواعی از کنش جمعی را دربرمی‌گیرد. دامنه و برد خیزش‌های اجتماعی می‌تواند محدود یا بسیار وسیع باشد. مثلاً یک خیزش اجتماعی می‌تواند در میان کارخانه‌ای که هزار عضو دارد، علیه کارفرما رخ بدهد و از قلمروی همان کارخانه هم فراتر نرود و ممکن است کل کشور را درگیر سازد.

با این حال، خیزش‌های اجتماعی پدیده‌هایی خودانگیخته‌اند. افراد برای خیزش برنامه‌ریزی نمی‌کنند بل که در آن درگیر می‌شوند. بنابراین، می‌توان گفت که تظاهرات اعتراضی برنامه‌ریزی شده با خیزش اجتماعی فرق دارد. خیزش‌ها هم به صورت تظاهرات بروز می‌یابند اما هر تظاهرات اعتراضی خیزش اجتماعی نیست. مثلاً به تحصّن برنامه‌ریزی شده یک گروه اجتماعی کوچک یا بزرگ نمی‌توان خیزش اجتماعی گفت. وقتی خیزش‌های اجتماعی تا مدّتی دوام پیدا کنند، بدل به جنبش اجتماعی می‌شوند و برنامه‌ریزی و شکلی از آشکال رهبری و مدیریت حرکت نیز در آن پدید می‌آید.

بنابراین، می‌توان تعریف خیزش اجتماعی را چنین خلاصه کرد: کنش‌های جمعی خودانگیخته‌ای که ناشی از نارضایتی اجتماعی‌اند و در آن نارضایتی گروهی از افراد به نحو جمعی امکان بروز می‌یابد.

¹ . social rebellion

انواع نارضایتی

پیش از این خیزش اجتماعی را بر حسب متغیر نارضایتی اجتماعی تعریف کردم. مفهوم متغیر حاکی از آن است که یک پدیده می‌تواند شدت و ضعف داشته باشد. نارضایتی اجتماعی می‌تواند کم یا بسیار زیاد و انفجاری باشد. اما قبل از این که از مفهوم انباشت نارضایتی سخن بگویم، نخست لازم است از انواع نارضایتی بحث کنم. نارضایتی انواع و اقسامی دارد و برای یک نظام اجتماعی نظیر یک کارخانه یا یک حزب سیاسی یا یک باشگاه فوتبال یا یک رژیم سیاسی، همه‌ی نارضایتی‌ها به یک اندازه تهدید کننده نیستند و به یک اندازه نیز مستعد ایجاد تغییر و تحول نیستند.

در تعریف نارضایتی گفتم که نارضایتی حاکی از ناخشنودی است. نکته‌ی مهم این است که **در ناخشنودی، خواست تغییر نهفته است**. به محض این که ما از چیزی ناخشنود می‌شویم، این معنا در ما زاده می‌شود که کاش وضع این گونه نبود و امر ناخشنود کننده تغییر می‌یافت. بنابراین، در تجربه‌ی روان‌شناختی ناخشنودی، خواست تغییر نهفته است. این نکته‌ی بسیار مهمی در تعریف نارضایتی است.

اما ما از چه چیزهایی ناخشنود می‌شویم؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش لزوم بحث از انواع نارضایتی مطرح می‌شود. نارضایتی می‌تواند فردی و از نوع شخصی باشد: نارضایتی فردی/شخصی. نارضایتی فردی شخصی حاکی از ناخشنودی‌ای است که به‌نحو اختصاصی مربوط به خود شخص است و ربطی به جهان اجتماعی ندارد. مثلاً اگر کسی از چهره‌ی خود ناراضی باشد چون آن را زیبا نمی‌داند، این الزاماً هیچ ربط مستقیمی به جهان اجتماعی‌ای که او در آن زیست می‌کند، ندارد. به این نوع نارضایتی نارضایتی فردی شخصی می‌گویم. این نارضایتی به‌طور مستقیم ریشه در جهان اجتماعی ندارد؛ اگرچه باز هم به‌نحو غیرمستقیم به جهان اجتماعی مربوط است زیرا این جهان اجتماعی است که درکی از زیبایی را در ما پدید آورده است. اما اگر همین نارضایتی از چهره‌ی خود، ناشی از نگاه ملامت‌بار یا تحقیرآمیز و توهین‌آمیز مردم محلّه باشد، آن‌گاه این یک نارضایتی فردی اجتماعی است؛ زیرا به‌طور مستقیم ریشه در حیات اجتماعی و جهان اجتماعی دارد.

نارضایتی اجتماعی را هم به دو نوع نارضایتی اجتماعی فردی و جمعی تقسیم کردم. مثال نارضایتی اجتماعی جمعی این است: مردمان یک محلّه در شهر فلان نیاز مبرم به احداث پل بر روی رودخانه‌ی جاری در محل را احساس می‌کنند و بارها این خواست را گزارش کرده‌اند، اما بدان پاسخ داده نشده است. در این‌جا نه با یک نارضایتی فردی بل که با یک نارضایتی اجتماعی جمعی مواجه ایم. اگر مثلاً حادثه‌ای رخ دهد و در آن کودکان دو خانواده به رودخانه بیافتند و یکی غرق شود و دیگری مجروح گردد، این ممکن است به یک خیزش

اجتماعی علیه شهردار یا فرماندار منطقه بدل شود. فرض کنیم نفر اول بر اثر خشم زیاد اقدام به خرد کردن شیشه‌های فرمانداری بکند و غلیان احساسات سبب شود که دیگران نیز به او پیوندند و یک خیزش اجتماعی کوچک مقیاس و محلی پدیدار شود؛ مثل آن‌چه اخیراً در چابهار در اثر انتشار خبر تجاوز یک افسر نیروی انتظامی به یک دختر رخ داد.

پس درمی‌یابیم که نارضایتی اجتماعی فردی در مقایسه با نارضایتی اجتماعی جمعی کم‌تر برای نظام اجتماعی تهدید کننده است و نیز کم‌تر مستعد ایجاد تغییر است. اما نارضایتی، چه فردی باشد چه جمعی، می‌تواند جزنگر باشد یا کل‌نگر. نارضایتی اجتماعی جزنگر آن نوع نارضایتی است که کنش‌گران فردی یا جمعی، تقصیر و قصور و کاستی و نارسایی را در عنصر یا جزئی از حیات اجتماعی می‌بینند و در ذهن خود فقط همان جز را مشکل‌دار می‌بینند و متهم و مقصر می‌سازند. مثلاً کارگر کارخانه از رفتار و طرز مدیریت مدیر بخش ناراضی است. اما گاهی هست که نارضایتی اجتماعی، کل‌نگر است. در این حالت، کنش‌گران فردی یا جمعی یک امر اجتماعی کلی و فراگیر را مقصر می‌بینند و متهم می‌سازند. مثلاً کارگر از کل سیستم و شرایط و قواعد کار در کارخانه‌اش ناراضی است. یا وقتی کسی می‌گوید: «این چه جامعه‌ای است که من در آن زنده‌گی می‌کنم» یا «این چه فرهنگی است که باید تحمل یا مراعات‌اش کنم»، نارضایتی‌اش کل‌نگر است. در این مورد کل جهان اجتماعی در ذهن او مشکل‌دار است و اسباب ناخشنودی است. روشن است که وقتی نارضایتی اجتماعی از نوع کل‌نگر باشد، بیش‌تر تهدید کننده‌ی وضع موجود است و بیش‌تر مستعد ایجاد تغییر است.

به همین ترتیب، نارضایتی اجتماعی می‌تواند معطوف به بخشی از نظام اجتماعی (مثلاً کارخانه، حزب، رژیم سیاسی یا حکومت) باشد یا معطوف به کل این نظام و اساس و سرشت آن باشد. اگر نارضایتی اجتماعی معطوف به کل نظام اجتماعی مورد نظر باشد، تهدید کننده‌تر و چنان‌چه نیروی کافی داشته باشد، مستعد ایجاد تغییرات ریشه‌ای یا رادیکال است.

انباشت نارضایتی

با بحث از انواع نارضایتی، اکنون می‌توانم به مفهومی پردازم که در بحث از خیزش‌های اجتماعی دهه‌های اخیر بارها از آن سخن گفته‌ام: مفهوم انباشت نارضایتی. انباشت نارضایتی به چه معنا است؟ انباشت نارضایتی همان‌طور که از معنای این مفهوم پیدا است، یعنی مجموعه‌ای از نارضایتی‌ها بر هم انباشته شوند. نارضایتی‌ها می‌توانند دست‌کم به دو نحو بر هم انباشته شوند:

۱) **انباشت غیرمتمرکز نارضایتی:** در این نوع انباشت نارضایتی، کنش گران فردی و جمعی اشکال گوناگونی از نارضایتی‌ها را (فردی شخصی، فردی اجتماعی، اجتماعی جمعی، اجتماعی جزنگر، اجتماعی کل‌نگر، و ...) را با هم دارند. فردی را تصور کنید که عضو خانواده‌ای است که برخی از افراد آن، برایش ایجاد نارضایتی می‌کنند (نارضایتی اول). از نظر جسمانی هم مشکل دارد و ده‌سالی است که در پی درمان مشکل جسمانی خود است (نارضایتی دوم). هم‌چنین، کارمند شرکتی است که سرمایه‌ی صندوق پس‌انداز کارمندان شرکت توسط مدیر سابق در بخش نامربوطی هزینه شده یا اصلاً اختلاس شده و او و هم‌کارانش مدتی است در نوبت وام قرار دارند، اما سرمایه‌ای موجود نیست (نارضایتی سوم). در محله‌ای ساکن است که با بوی بد ناشی از احداث کارخانه‌ای صنعتی مواجه است و صاحب آن از طریق زد و بند، مجوز دریافت کرده (نارضایتی چهارم). مدیر مدرسه‌ی فرزندش نیز برای ثبت نام در پایه‌ی جدید تحصیلی، تقاضای پول هنگفتی کرده و با این حساب بخش قابل توجهی از حقوق ماهانه‌اش نیز باید صرف تحصیل فرزندش بشود (مشکل پنجم).

فهرست نارضایتی در این مثال را می‌توان ادامه داد و چه بسا خود شما نیز این‌گونه موارد را با هم تجربه کرده باشید. در این جا ما با انباشت نارضایتی در زنده‌گی یکی از کنش‌گران اجتماعی مواجه هستیم که الزاماً و ابتدا به ساکن کل‌نگر نیستند، اما همیشه این امکان هست که به‌صورت کل‌نگرانه برساخت شوند و مقصّر ایجاد این نارضایتی‌ها، یک سیستم اجتماعی دانسته شود.

اما فرض کنیم در تفسیری که فرد از وضعیّت خود برمی‌سازد یا در تعامل اجتماعی با دیگران، تفسیرش بر ساخته می‌شود، این نارضایتی‌ها به هم پیوند داده نشوند. هم‌چنان‌که منابع نارضایتی‌ها در این مثال متفاوت اند، فرد نیز می‌کوشد آن‌ها را متفاوت ببیند و برای هر یک چاره‌ای بجوید. در چنین وضعیتی، ما با انباشت نامتمرکز نارضایتی مواجه هستیم. فرد مثلاً نظام سیاسی را مقصّر نمی‌داند یا دست‌کم فقط در برخی موارد نظام سیاسی مسأله‌دار دانسته می‌شود. از مجموعه‌ی این نارضایتی‌ها فشار زیادی به او وارد می‌شود، اما او می‌کوشد آن‌ها را از هم تفکیک کند و برای هر یک تدبیری بیاندیشد و برای هر یک تفسیری ارایه کند که نارضایتی‌ی مربوطه تا حدی قابل تحمل گردد. مثلاً با خود می‌گوید هزینه‌ی تحصیل را قسط‌بندی می‌کند، مشکل صندوق مالی‌ی اداره مربوط به همه است و او تنها نیست. مشکل بوی بد محله هم مربوط به همه‌ی ساکنان محله است. پس من تنها نیستم و آخ. بنابراین، در انباشت غیرمتمرکز نارضایتی، انواع نارضایتی‌ها با هم تجربه می‌شوند، اما کلّ یک‌پارچه‌ای از نارضایتی را شکل نمی‌دهند.

۲) **انباشت متمرکز نارضایتی:** در این نوع از انباشت نارضایتی، نارضایتی‌های اجتماعی در ابعاد گوناگون حیات اجتماعی با هم رخ می‌دهند. افراد از نظر وضع اقتصادی نارضاضی می‌شوند و این نوع نارضایتی بسیار جدی است و بخش وسیعی از جامعه را درگیر می‌کند، زیرا با فقدان شرایط اقتصادی مناسب، حیات عادی انسانی به خطر می‌افتد و ضروریات زنده‌گی معطل می‌ماند و فرد برای پاسخ‌گویی به نیازهای اصلی خود و خانواده‌اش دچار مشکلات جدی می‌شود. علاوه بر آن، حیات مدنی فرد و زیست اجتماعی‌اش مطلوب نیست و روابط اجتماعی‌اش هم واجد شرایط ناامنی است و فرد از نظر مدنی احساس ناامنی و بی‌اطمینانی پیدا می‌کند و برای پی‌گیری امور جاری زنده‌گی و فعالیت‌هایش احساس ناتوانی و بی‌قدرتی می‌کند و خود را در برابر سازمان‌ها و نیروهای فرادست می‌یابد و احساس می‌کند نمی‌تواند از حقوق انسانی اولیه‌اش برخوردار باشد. او بی‌عدالتی و بی‌انصافی و ناامنی و بی‌قدرتی را تجربه می‌کند. در بدترین حالت نیز او عدم کرامت انسانی را تجربه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که تلاش‌ها و کوشش‌هایش پوچ و بی‌ثمر یا کم‌ثمر است. چه بسا افقی روشن برای دنبال کردن زنده‌گی هم نبیند. علاوه بر دو بعد اقتصادی و مدنی، از نظر سیاسی نیز نارضاضی است. او خود را از نظر حقوق سیاسی و مشارکت در رقم‌زدن سرنوشت‌اش محروم می‌یابد و حق دخالت یا امکان تأثیرگذاری در قلمروی سیاسی را ندارد. این بُعد سیاسی نارضایتی اجتماعی است. این فهرست نارضایتی را می‌توان به همین نحو ادامه داد. فرد هم‌زمان در ابعاد گوناگون حیات اجتماعی‌اش نارضایتی را تجربه می‌کند. اکنون کنش‌گران فردی یا جمعی‌ای را تصور کنید که هم‌زمان در همه‌ی این ابعاد واجد نارضایتی باشند و در تفسیر خود از وضع‌شان همه‌ی این نارضایتی‌ها را با هم پیوند دهند. من این نوع انباشت نارضایتی را انباشت متمرکز نارضایتی می‌نامم. در این حالت هیچ قلمروی وجود ندارد که فرد بتواند در آن با آرامش و بدون ناخشنودی زیست کند. کل حیات اجتماعی‌ای او قرین ناخشنودی است و نمی‌تواند اگر در یک قلمرو ناخشنود است، با پناه بردن به قلمروی دیگر روزگار خود را سر کند. لحظات او با تلخی و کم‌بود و درد و رنج سپری می‌شود. بدین ترتیب، ناخشنودی‌ی وی به حد غیرقابل تحمل می‌رسد و در این وضعیّت، نارضایتی بیش از هر زمان دیگری مستعد ابراز و بروز است؛ خواه این ابراز و بروز توسط فرد، به‌نحو کنترل شده انجام گیرد و خواه به شکل کنترل نشده.

روشن است که انباشت نارضایتی به‌ویژه از نوع متمرکز آن، برای نظامی که با آن روبه‌رو است، تهدیدی جدی است و چنین پدیده‌ای نیازمند تدبیری عاجل است. اما وضع حتّاً می‌تواند از این نیز تهدید کننده‌تر بشود و این موضوعی است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

وضعیت نارضایتی انفجاری

همان‌طور که گفتم، تهدید کننده‌تر از انباشت نارضایتی، آن‌هم از نوع متمرکز آن، هم وجود دارد و آن وضعیتی است که بسی پیش‌تر از آن تحت عنوان وضعیّت نارضایتی انفجاری سخن گفتم (محدثی، ۶ خرداد ۱۴۰۱) و گفتم که ما در چنان وضعیتی به سر می‌بریم که حکومت می‌تواند در وقوع هر اتفاقی، مقصّر قلمداد شود و خیزشی راه بیافتد. وضعیت نارضایتی انفجاری برای هر نظام اجتماعی (خواه یک کارخانه باشد یا یک سازمان اداری باشد یا یک باش‌گاه فوتبال باشد یا یک رژیم سیاسی) به‌غایت خطرناک است و از قضا، خیزش اجتماعی‌ای اخیر محصول وضعیّت نارضایتی انفجاری است. اما این تعبیر به چه معنا است؟

صفت «انفجاری»^۱ در این‌جا بیان‌گر وضعیتی غیرعادی و اضطرابی است و وضعیتی است که مستعدّ آن است که هر لحظه در اثر روی‌دادی یا مجموعه‌ای از روی‌دادها، نظم موجود در نظام اجتماعی (کارخانه، سازمان اداری، باش‌گاه فوتبال، یا رژیم سیاسی) به‌هم بریزد و جریانی اجتماعی علیه آن را بیافتد و شرایط موجود را به‌کلی دچار اختلال کند. این وضعیّت را با دو مفهوم زیر می‌توان به‌نحو دقیق‌تری توضیح داد:

۱) گستره‌ی نارضایتی: گستره‌ی نارضایتی بیان‌گر شرایطی است که در آن کنش‌گران فردی و جمعی مختلف و متنوعی از آن ناراضی‌اند. مثلاً یک کارخانه را به‌عنوان یک نظام اجتماعی در نظر بگیرید که در آن نه فقط کارگران دون پایه، بل که سر کارگران و کارگران ماهر و تکنیسین‌ها، کارمندان، نگهبانان، و مدیران میانی نیز ناراضی‌اند. در چنین حالتی می‌توان گفت که نارضایتی اجتماعی، گستره‌ی وسیعی را پوشش می‌دهد و وضعیّت، انفجاری است. به همین ترتیب، وقتی در یک جامعه، نارضایتی در همه‌ی اقشار به‌نحو انباشتی وجود داشته باشد، می‌توان از وضعیّت نارضایتی انفجاری سخن گفت. در این شرایط نه فقط کارگران و کارمندان ناراضی‌اند بل که زنان، جوانان، نوجوانان، بازنشسته‌گان، هنرمندان، نویسندگان، و خلاصه اقشار بسیار متنوعی ناراضی‌اند.

معلوم است که این وضع نمی‌تواند ادامه داشته باشد. نخستین جرقه، حرکتی بزرگ را به‌راه می‌اندازد. هر قدر که گستره‌ی نارضایتی بیش‌تر باشد، خیزش اجتماعی از نظر مقیاس بزرگ‌تر خواهد بود. وقتی همه‌ی اقشار جامعه یا اقشار بسیار متنوع جامعه ناراضی باشند، می‌توانیم انتظار یک خیزش کشوری و سراسری را داشته باشیم. چنین خیزش اجتماعی‌ای خیلی فرق خواهد داشت با خیزش محلی یا منطقه‌ای. اگر مثلاً فقط کردها یا شمالی‌ها یا ترک‌ها ناراضی

1 . explosive

باشند، خیزش منطقه‌ای خواهیم داشت. اما اگر فقط مردم در شهرک طلباب مشهد ناراضی باشند (خیزش نهم خرداد ۱۳۷۱)، یا مردم اراک (خیزش سال ۱۳۷۱)، یا مردم قزوین (خیزش قزوین در ۱۳ مرداد ۱۳۷۳)، یا مردم اسلامشهر (خیزش اسلامشهر در ۱۵ فروردین سال ۱۳۷۴)، ناراضی باشند، آنگاه خیزشی محلی رخ خواهد داد. پس گستره‌ی نارضایتی بسیار مهم و تعیین کننده است.

۲) شدت نارضایتی: تاکنون از انواع و اقسام نارضایتی بحث شده است. یک دسته‌بندی دیگر را هم اکنون اضافه می‌کنم. نارضایتی‌ی اجتماعی می‌تواند مزمن یا غیرمزمن باشد. مثلاً وقتی کردهای کشور یا بلوچ‌ها یا ترک‌ها سال‌ها یا دهه‌ها از انواع تبعیض رنج می‌برند و خواسته‌های‌شان برآورده نشده، ما در این حالت با یک نارضایتی‌ی اجتماعی‌ی مزمن مواجه هستیم. اما وقتی اعضای دهک‌های بالای جامعه در ماه‌های اخیر به خاطر مشکلات اقتصادی کشور و بر مبنای برخی تغییرات قانونی و مصوبه‌های جدید مجلس شورا مجبور شده باشند برای سفرهای خارج از کشور یا برای خانه‌های متعدد خود مالیات بیش‌تری بدهند، ناراضی خواهند شد، اما این نارضایتی غیرمزمن است؛ زیرا اخیراً آن را تجربه کرده‌اند. هر قدر نارضایتی‌ی اجتماعی طولانی‌تر تجربه شده باشد، به همان نسبت بر شدت نارضایتی افزوده می‌شود؛ زیرا تجربه‌ی طولانی‌ی نارضایتی افراد را از احتمال ایجاد تغییرات توسط نیروهای نظام اجتماعی بیش‌تر مأیوس می‌سازد.

اما مدت تجربه شده‌ی نارضایتی‌ی اجتماعی تنها عامل سازنده‌ی شدت نارضایتی نیست. تعداد نارضایتی‌های تجربه شده هم مهم است. شدت نارضایتی برابر است با مدت تجربه کردن نارضایتی **ضرب در** تعداد نارضایتی‌ی تجربه شده. کم و زیاد شدن این دو عامل، شدت نارضایتی را کم یا زیاد می‌کند و هر قدر شدت نارضایتی بالاتر باشد، می‌تواند نیروی عظیم‌تری آزاد کند و خیزش اجتماعی‌ی پر قدرت‌تر و حتا خشن‌تری را به‌بار بیاورد و وضعیت نارضایتی را انفجاری سازد. بنابراین، وضعیت نارضایتی‌ی انفجاری، محصول عمل کرد این دو متغیر با هم است: گستره‌ی وسیع نارضایتی‌ی اجتماعی و شدت نارضایتی‌ی اجتماعی.

برساخت اجتماعی‌ی مقصّر

در قسمت‌های پیشین بر مفاهیم نارضایتی‌ی اجتماعی و انباشت نارضایتی‌ی اجتماعی و وضعیت نارضایتی‌ی انفجاری تمرکز کردیم. اما تمام بحث متمرکز بر نارضایتی‌ی افراد یا گروه‌ها و سازمان‌های جدای از هم بود. اما این نارضایتی‌های کنش‌گران جدا از هم، برای این‌که بدل به کنش جمعی^۱ بشود، نیاز به عوامل اتصال دهنده دارد.

¹ . collective action

خیزش‌های اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی، کنش‌هایی جمعی‌اند. کدام عوامل این ناراضیان را در کنشی جمعی به هم پیوند می‌دهند؟

مهم‌ترین عامل اتصال دهنده‌ی ناراضیان مورد بحث، برساخت اجتماعی مقصّر است. ناراضیان قبل از این که به هم پیوندند و با هم وارد کنش بشوند، باید به‌نحوی به اتفاق نظر برسند که مقصّر ایجاد نارضایتی‌ی آزاردهنده‌شان چیست؟ برساخت اجتماعی مقصّر یعنی این که در طی‌ی یک فرآیند زمان‌بر، مردم نارضی‌ی عاملی و نیرویی را به‌عنوان مقصّر اصلی‌ی وضع‌شان شناسایی کنند و بر آن اتفاق نظر پیدا کنند. این فرآیند در طول زمان و به‌تدریج در طی‌ی انباشت نارضایتی و انفجاری شدن آن پیش می‌رود و منبع نارضایتی در این روند طولانی برساخت می‌شود.

همان‌طور که هر جنبشی نیازمند هدف یا اهدافی است و نمی‌توان از جنبش اجتماعی بدون هدف سخن گفت، هر خیزش اجتماعی نیز نیاز به یک مقصّر دارد تا انگشت اتهام را به سمت آن هدف بگیرد و شعارها و هجوم‌اش را معطوف به آن سازد. برای من تصور خیزشی اجتماعی بدون این که عاملی از عوامل اجتماعی توسط آن به‌عنوان مقصّر شناخته نشود، غیرممکن است.

اما در برساخت اجتماعی مقصّر، نقش مفسّران و روشن‌فکران و رسانه‌ها و خلاصه هر صدایی که می‌تواند تفسیری از وضع ارائه کند، سهم‌اند. گفت‌وگوهای متقابل میان افراد و شایعات و خبرها و تفسیرها و بحث‌هایی که در میان جمع‌ها در این جا و آن جا درمی‌گیرد، در شناسایی‌ی عاملان یا عوامل مقصّر دخیل‌اند. در قرون گذشته که فرهنگ شفاهی یا کتبی بود، رسانه‌های شفاهی و گفتاری یا مکتوب، نقشی اساسی را ایفا می‌کردند و اکنون که در دوره‌ی فرهنگ الکترونیک به‌سر می‌بریم، علاوه بر دو دسته رسانه‌ی فوق، رسانه‌های الکترونیک سهم جدی‌تری در این برساخت اجتماعی ایفا می‌کنند.

اما آیا این برساخت اجتماعی ممکن است کاملاً رسانه‌ای باشد و آنچه به‌عنوان مقصّر نارضایتی شناخته می‌شود، هیچ نقشی در ماجرا نداشته باشد؟ پاسخ من به این پرسش منفی است. به‌ندرت ممکن است آن که به‌عنوان مقصّر شناخته و برساخت می‌شود، بی‌تقصیر باشد. دلیل‌اش این است که برساخت اجتماعی مقصّر بسیار متأثر است از پدیده‌ای که من آن را **حافظه‌ی اجتماعی منفی یا سلبی** می‌نامم.

هر فردی که در جهان اجتماعی زیست می‌کند، در باره‌ی امور مختلف واجد حافظه‌ی اجتماعی می‌شود. مثلاً آنچه اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان در طول چند دهه‌ی اخیر انجام داده‌اند، برای هر یک از ما نوعی حافظه‌ی اجتماعی سلبی ساخته است. هم‌چنین، آنچه در جمهوری اسلامی انجام گرفته است، برای ما نوعی حافظه‌ی

اجتماعی ساخته است. برخی از آن روی داده‌های انجام گرفته و روی داده ممکن است در ارزیابی‌ی برخی از ما مثبت بوده باشد و برخی نیز منفی. آن‌ها که در نظر ما مثبت ارزیابی شده اند، حافظه‌ی اجتماعی‌ی مثبت برای ما ساخته اند و آن‌ها که منفی ارزیابی شده اند، حافظه‌ی اجتماعی‌ی منفی برای ما ساخته اند.¹

بنابراین، بر ساخت اجتماعی‌ی مقصّر فقط محصول عمل کرد رسانه‌ها و روشن فکران و مفسّران و تحلیل گران و غیره نیست بل که پیوندی جدی با حافظه‌ی اجتماعی‌ی ما دارد. اگر ما در باره‌ی کسی یا گروهی یا سازمانی یا حکومتی، حافظه‌ی اجتماعی‌ی مثبتی داشته باشیم، عمل کرد رسانه‌ها و روشن فکران و مفسّران و غیره نمی تواند به ساده گئی آن را به عنوان مقصّر و عامل ایجادکننده‌ی نارضایتی، بر ساخت نماید. حافظه‌ی اجتماعی‌ی مثبت ما سبب مقاومت ما برای پذیرش آن عامل به عنوان مقصّر می شود.

بنابراین، بر ساخت اجتماعی‌ی مقصّر با وجود حافظه‌ی اجتماعی‌ی منفی یا سلبی پیوندی وثیق و اساسی دارد. اگر مجموعه‌ی رفتارهای یک دولت مرد، یک وزارت خانه، یک صاحب کار و کارفرما در کارخانه، یک مربی‌ی باش گاه ورزشی، یا یک حکومت در طول زمان برای مردم در گیر، نوعی حافظه‌ی اجتماعی‌ی منفی در باره‌ی آن عامل ساخته باشد، عامل مورد نظر هر چه بیش تر مستعد بر ساخت شدن به عنوان مقصّر و شناخته شدن به عنوان عامل ایجاد کننده‌ی نارضایتی است.

این جا باید مشخصاً اضافه کنم که آن چه حکومت‌ها با مخالفان خود می کنند، معمولاً از بین نمی رود بل که در حافظه‌ی اجتماعی ذخیره می شود و مورد بازخوانی قرار می گیرد. در بسیاری اوقات و در شرایط مساعد، اقدامات و اعمال و خاطرات پیشین فراخوان می شوند و مورد بازخوانی و تفسیر مجدد قرار می گیرند و دو باره جان می گیرند و حافظه‌ی اجتماعی را باردار می سازند. این است که می بینیم بعد از چندین دهه مثلاً داستان سینما رکس آبادان دو باره مطرح می شود. می بینیم که اکنون برخی آتش سوزی‌ی سینما رکس آبادان را در کنار آتش سوزی‌ی زندان اوین قرار می دهند. اکنون به درستی یا نادرستی‌ی این احضارها و فراخوانی‌ی روی داده‌های حافظه‌ای شده، کاری ندارم. بحث من این است که آن چه در طول دهه‌های قبل انجام گرفته، هنوز حضور دارد و دو باره و چند باره از طریق روایت پردازی‌های گوناگون، زنده می شود و حافظه‌ی اجتماعی‌ی منفی را علیه حکومت هر چه انباشته تر می کند.

¹. بخشی از آنچه منتقدان مشفق بارها گفته اند همین بود که آن چه می کنید از بین نمی رود بل که در حافظه‌ها ثبت می شود.

این گونه است که حافظه‌ی اجتماعی منفی در برساخت اجتماعی مقصّر، نقشی اساسی و تعیین کننده ایفا می کند. از این رو، رسانه‌ها و فعالان رسانه‌ای و دیگر سازمان‌ها نمی‌توانند به‌نحو کاملاً بی‌پایه برای یک خیزش اجتماعی عامل مقصّر را بسازند و جعل کنند، بل که مقصّر جای پای مهم و پر رنگ در حافظه‌ی ناراضیان دارد. در وقت مساعد، این حافظه‌ی اجتماعی سلبی به‌نحو نیرومندی فعال می‌شود و انبوه ناراضیان به ستوه آمده را معطوف به یک نقطه می‌سازد: آن عاملی که به‌نحو اجتماعی به‌عنوان مقصّر این وضع غیرقابل تحمل و نیازمند دگرگونی، شناخته شده است.

اما آیا با برساخت اجتماعی مقصّر، خیزش اجتماعی رخ می‌دهد؟ پاسخ منفی است. هنوز نیازمند وجود عامل دیگری هستیم که غلیان احساسات را پدید آورد و کنش گران ناراضی را به حرکت در آورد و نقش عامل ماشه را ایفا کند.

عامل ماشه و انواع و اجزای آن

برای این که خیزش اجتماعی رخ بدهد، علاوه بر انباشت ناراضیتی و برساخت اجتماعی مقصّر، نیاز به عامل دیگری هم هست تا خیزش اجتماعی را راه بیاندازد. ناراضیانی که یک مقصّر را برساخت اجتماعی کرده‌اند و با این برساخت به هم به‌نحو سوپرژکتیو و درونی متصل شده‌اند، هنوز از شرایط کافی برای خیزش علیه این مقصّر برساخته شده برخوردار نیستند. اتصال عینی نیز لازم است.

من در این جا وضع را تشبیه می‌کنم به مزرعه‌ی گندمی که خشک شده و مدت‌ها زیر نور آفتاب، مانده و آماده‌ی اشتعال است. صاحب مزرعه به هر دلیلی در برداشت گندم تعلل کرده است. او اگر قدری عاقل باشد، برای چنین مزرعه‌ای چند نگهبان می‌گذارد و تمهیداتی را لحاظ می‌کند تا از اشتعال احتمالی در گوشه‌ای از این مزرعه، پیش‌گیری کند. اما چنین مزرعه‌ی گندمی با یک مزرعه‌دار کاهل و بی‌اعتنا، با ته سیگار عابری که گمان می‌کند سیگار اش را خاموش کرده است، مشتعل می‌شود و سرتاسر می‌سوزد. آتش زبانه می‌کشد و به‌سرعت گسترش می‌یابد. اگر باد موافق هم به‌وزد، هیچ از مزرعه‌ی گندم باقی نمی‌ماند. عامل ماشه¹ چنین چیزی است.

عامل ماشه یک روی داد است. اما آیا هر روی دادی می‌تواند نقش عامل ماشه را ایفا کند؟ پاسخ منفی است. روی دادی می‌تواند به‌منزله‌ی عامل ماشه نقش ایفا کند که دو ویژه‌گی زیر داشته باشد:

¹ . trigger factor

۱) روی داد مورد نظر باید قابل انتساب به مقصر بر ساخته شده باشد. روی دادی که به هیچ نحو رد پای مقصر بر ساخته شده در آن دیده نشود، نمی تواند نقش عامل ماشه را ایفا کند. مثلاً اگر حکومت مقصر بر ساخته شده است، باید در آن روی داد، رد پای عوامل منتسب به حکومت دیده شود؛

۲) روی داد مورد نظر می بایست توان ایجاد غلیان و فوران احساسات منجر به اعتراض میدانی را داشته باشد. این غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی، مثل شعله‌ی آغازین و مثل نیروی اولیه عمل می کند. حرکت از جایی آغاز می شود. کسی یا کسانی هستند که زودتر از بقیه برانگیخته می شوند و به حرکت در می آیند و حرکت آن‌ها نیروی بیش تری آزاد می کند. اگر وضعیت نارضایتی انفجاری وجود داشته باشد، یعنی شدت و گستره‌ی نارضایتی بسیار بالا است و خیزش عظیمی پدید می آید و اگر انباشت نارضایتی بدین حد نرسیده باشد، خیزش ابعاد کوچک تری خواهد داشت و مهار یا مثلاً سرکوب آن آسان تر خواهد بود.

نکته‌ی مهمی که از بررسی‌ی عامل ماشه در خیزش‌های اجتماعی‌ی ایران پس از انقلاب دریافته ام این است که بین زمان روی دادی که نقش عامل ماشه را ایفا می کند و زمان تحقق غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی، همیشه فاصله‌ای وجود دارد. این فاصله‌ی زمانی بین وقوع روی داد و غلیان جمعی احساسات ممکن است کم تر از یک ساعت باشد یا چند روز باشد. در خیزش اجتماعی‌ی شهریور ۱۴۰۱ روی دادی که نقش عامل ماشه را ایفا کرد، دستگیری زنده یاد مهسا امینی نبود بل که اعلام خبر به کما رفتن وی در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۴۰۱ در درگیری و تنش با مأموران گشت ارشاد بود. اما غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی، وقتی پدید آمد که خبر مرگ او در عصر روز جمعه ۲۵ شهریور اعلام شد. اعلام خبر به کما رفتن او تأثیر گسترده‌ای پدید آورد و خشم و نفرت عمومی را برانگیخت. اما هنوز غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی، رخ نداده بود. بعد از اعلام مرگ او بود که نخستین اعتراض میدانی در جلوی بیمارستان کسری در میدان آرژانتین تهران رخ داد و سپس در مکان‌های دیگر هم دیده شد. بنابراین، سه روز بین شروع روی داد عامل ماشه و غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی فاصله بود. در این سه روز نیروهای مسؤل فرصت داشتند وضعیت را مدیریت کنند و خشم و نفرت عمومی برانگیخته شده را در مجاری‌ی متفاوتی راه اندازی کنند.

از این رو، این سخن که گاهی گفته می شود زمان خیزش پیش بینی پذیر نیست و خیزش امری ناگهانی است، مدعای قابل قبولی نیست. حتّاً در چنین وضعیتی نیز امکان مداخله‌ی مؤثر وجود دارد. در این مورد، می توانم بگویم که چه بسا اگر برخی مقامات عزل و توییح می شدند و مقامات پلیس (صرف نظر از این که چه اتفاقی افتاده و چه کسی مقصر

بوده) مسؤولیت اشتباه را می پذیرفتند و مقامات مسؤول کشور رسماً از مردم بابت وقوع این واقعه عذرخواهی می کردند و کمال هم دردی را نشان می دادند، چه بسا می توانستند جلوی غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی را بگیرند. اما هنوز مقامات ما دنبال ثابت کردن بی گناهی می مسؤولان مربوطه هستند! در ادامه توضیح خواهیم داد که رژیم سیاسی موجود به عنوان یک نظام اجتماعی، از نظر توانش تدبیر در وضعیت بسیار نامطلوبی قرار دارد. خواهیم گفت که هر نظام اجتماعی از یک توانش تدبیر برخوردار است و نقش آن در مواجهه با مسائل نظام اجتماعی بسیار مهم است.

اما اعتراض میدانی در خیزش اجتماعی را دست کم می توان به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله اولیه و مرحله ثانویه. بین این دو مرحله نیز فاصله وجود دارد. نظام اجتماعی مورد نظر، مجال این را هم دارد که بعد مرحله نخست، مداخله مؤثر بکند و مانع از گسترش بیش تر اعتراض میدانی گردد.

عوامل ماشه را بر اساس این فاصله زمانی بین روی دادی که نقش عامل ماشه را ایفا می کند و غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی، می توان به دو نوع **بالقوه و بالفعل** تقسیم کرد. **عامل ماشه بالقوه** آنی است که رخ داده اما ممکن است به غلیان جمعی مورد بحث بیانجامد یا نیانجامد. **عامل ماشه بالفعل** نیز آن روی دادی است که عملاً نقش عامل ماشه را ایفا کرده و به غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی انجامیده است.

بررسی هایم در باره خیزش های اجتماعی ایران پس از انقلاب نشان می دهد که نیروهای حکومتی، سازنده های فعال عامل ماشه بوده اند و خودشان نیز عامل ماشه را بالفعل کرده اند. به عنوان مثال، ببینیم در خیزش اجتماعی شهرک طلب مشهد که خیزشی در سطح محلی بوده و کلاً دو روز ادامه داشته و البته خسارت زیادی پدید آورده، عامل ماشه چه گونه بالفعل شده است:

«روز ۹ خرداد ۱۳۷۰ ماموران استانداری از طرف علی جنتی استاندار وقت خراسان ... برای تخریب خانه های مردم در کوی طلاب حرکت کردند. هنگامی که مردم در مقابل آن ها مقاومت کردند، آن ها اقدام به خراب کردن خانه ای بر سر اعضای خانواده نمودند که مادر و همسر مرد معترض در زیر آوار کشته شد» (<https://www.iran-pedia.org/wiki/>).

حضور ماشین های تخریب شهرداری در شهرک طلب مشهد، عامل ماشه بالقوه بود. نماینده گان مردم برای مذاکره به استانداری رفته بودند، اما وقتی برگشتند با ماشین های تخریب شهرداری مواجه شدند. بحث و گفت و گو و اعتراض آغاز شد. مردی، زن و بچه های خود را به درون خانه ای فرستاد که قرار بوده اول از همه خراب شود. مأموران خانه را

خراب کردند و آن دو نفر همان‌جا کشته شدند. این‌جا مأموران شهرداری عامل ماشه را بالفعل کردند و مرحله‌ی نخست اعتراض میدانی، آغاز شد. مردم برخی ماشین‌های تخریب را تخریب کردند. اگر چه این اعتراض شدیدی بود، اما همان‌جا و بعد از این اتفاق باز هم امکان داشت که جلوی خیزش را گرفت. اما ببینیم ماجرا چه گونه پیش رفت:

«مردم چند خودروی شهرداری را به آتش می‌کشند، نیروی انتظامی و کلانتری وارد مناقشه می‌شوند. در جریان درگیری میان مأموران امنیتی و اهالی کوی طلاب دو کودک دانش‌آموز با شلیک مأموران امنیتی کشته می‌شوند. مردم جسد آنها را بر دوش گرفته و از محله طلاب به سوی مرکز شهر مشهد حرکت می‌کنند. در مسیر حرکت به تعداد جمعیت افزوده می‌شود و تظاهرات خشونت‌آمیز می‌شود، مردم سر راه به کلانتری ۳ و ۴ مشهد حمله و مأموران را خلع سلاح می‌کنند و جمعیت مسلح می‌شوند»
(<https://fa.wikipedia.org/wiki/>)

ورود و عمل کرد نیروی انتظامی، منجر به کشته شدن یک یا دو کودک دانش‌آموزی می‌شود که از سر کنجکاوی در صحنه حضور داشته‌اند و بعد از کشته شدن این دانش‌آموز یا دانش‌آموزان، غلیان جمعیتی احساسات، به‌نحو همه‌گیر منجر به اعتراض میدانی می‌شود و خیزش اجتماعی بزرگی در مشهد رخ می‌دهد. من می‌توانم مثال‌های متعدّد دیگری از خیزش‌های اجتماعی ایران در سه دهه‌ی اخیر بزنم، اما از اطناب بحث پرهیز می‌کنم. در ادامه از توانش تدبیر نظام اجتماعی در مواجهه با خیزش‌های اجتماعی سخن خواهم گفت.

توانش تدبیر

هر خیزش اجتماعی در پیوند با یک نظام اجتماعی رخ می‌دهد؛ خواه در کارخانه رخ بدهد یا در یک محله یا یک شهر یا یک کشور. رژیم‌های سیاسی را می‌توان یک نظام اجتماعی دانست. هر نظام اجتماعی از نظر من چند مولفه‌ی مهم دارد:

۱. ساز و کارهای تغذیه‌کننده‌ی مادی (اقتصادی و فنی) و فرامادی (دانش تخصصی و ایده‌یولوژیک و اخلاقی و ...)،
۲. ساز و کارهای تنظیم‌کننده و هم‌آهنگی‌آفرین (حقوقی و مدیریتی و ...)،
۳. ساز و کارهای اعمال قدرت که به‌طور بالقوه می‌توانند نوعی سیستم سرکوب را برای خود شکل دهند،
۴. توانش تدبیر یا ساز و کارهای تدبیر: هر نظام اجتماعی واجد فرآیندها و امکاناتی برای ارائه‌ی فهم و تفسیر جهان و شکلی از خردورزی و تصمیم‌گیری عقلانی است که من آن را توانش تدبیر می‌نامم.

سه نوع بقای محیطی، درونی، و مکانیکی نظام اجتماعی به نحوه و کیفیت عمل کرد این اجزا و عناصر و فرآیندها و ساز و کارهای نظام اجتماعی و منابعی که در اختیار دارد، بسته گی دارند. توانش تدبیر یک نظام اجتماعی را می توان بر روی یک طیف ترسیم کرد که یک سر آن توانش بالا و سر دیگر آن توانش ضعیف و ناچیز است. نظام واجد توانش تدبیر بالا برای مسائل و بحران هایش به ترین و کم آسیب ترین تصمیم ها را می گیرد و خطاهای خود را به حداقل می رساند و شرایط و امکانات و فرصت ها و تهدیدهایش را به طور منظم پایش می کند. بنابراین، برای بررسی ی آینده ی یک خیزش اجتماعی یا جنبش اجتماعی نمی توان فقط به خود خیزش یا جنبش توجه کرد بل که توجه به طرف مقابل آن یعنی نظام اجتماعی ای که خیزش یا جنبش در پیوند با آن شکل گرفته هم ضروری است. فرض کنیم نظام اجتماعی در خیزش مفروض، مثل خیزش کنونی، یک رژیم سیاسی باشد. نکته ی آغازین در این بحث این است که **هیچ حکومتی نیست که ناراضی نیافریند، اما تفاوت حکومت ها در خلق و مدیریت ناراضی مهم است.** حکم رانی در سرشت خود ناراضی آفرین است. همیشه کسانی هستند که ناراضی خواهند بود، اما نظام های سیاسی در خلق و مدیریت ناراضی یک سان عمل نمی کنند. موضوع بسیار مهم در این جا، مدیریت ناراضی است. اگر رژیم سیاسی از توانش تدبیر بالایی برخوردار باشد، از ابتدا می کوشد بستر ناراضی آفرین را از بین ببرد و مانع از انباشت ناراضی ها بشود (کاهش حجم ناراضی). اگر ناراضی در بخشی از جامعه انباشت یافته باشد، می کوشد این ناراضی همه گیر نشود و به دیگر بخش ها سرایت نکند (کاهش گستره ی ناراضی) و نیز می کوشد ناراضی مزمن نشود (کاهش شدت ناراضی). بدین ترتیب، می توانیم دسته بندی ی دیگری از انواع ناراضی به دست بدهیم:

الف. ناراضی ی مدیریت شده،

ب. ناراضی ی مدیریت نشده.

در جای دیگری گفته ام که ”مدیریت کارآمد ناراضی، نمی تواند ناراضی ای را که در طول دهه ها انباشته شده به سرعت از بین ببرد، اما می تواند ناراضی ی مدیریت شده ایجاد کند. ناراضی ی مدیریت شده آن نوع ناراضی است که نخست راهی عقلانی برای ابراز آن پدید آمده است و می دانیم که ابراز ناراضی، می تواند از شدت ناراضی بکاهد. در این وضعیت، نظام یا کل اجتماعی ی مورد نظر همه ی امکانات خود را برای ابراز ناراضی و شنیدن صدای ناراضیان فراهم می کند و می کوشد صدای ناراضیان را به خوبی منعکس سازد. ابراز بی پرده ی ناراضی برای نظام یا کل اجتماعی و شکل دادن فرآیندی از گفت و گو در باره ی آن، کارکرد مثبت دارد. در وهله ی دوم، نظام یا کل

اجتماعی مورد نظر، برای اقشار و گروه‌های ناراضی چشم‌اندازی عملی را برای برطرف‌سازی ناراضی‌ت‌ها نشان می‌دهد و می‌کوشد گام‌های آغازین را برای نیل بدان چشم‌انداز بردارد” (محدثی، ۶ خرداد ۱۴۰۱). اما ناراضی‌ت‌ها مدیریت نشده یا رها شده آن نوع ناراضی‌ت‌ها است که

۱. نه راهی برای بروز و ابرازش تعبیه شده،

۲. نه ناراضی‌ت‌ها دیده و شناخته شده و اذعان می‌شود،

۳. نه ناراضیان به رسمیت شناخته می‌شوند و حق و حقوق‌شان تأیید می‌شود.

نظام اجتماعی‌ای که همه چیز را مطلوب نشان می‌دهد و ناراضی‌ت‌ها را پایش نمی‌کند و هیچ راهی برای ابراز و بروز ناراضی‌ت‌ها تعبیه نمی‌کند و ناراضیان را نیز اصلاً به رسمیت نمی‌شناسد، تهدیدی جدی برای خود تولید می‌کند. وقتی توانش تدبیر یک نظام اجتماعی پایین باشد، در مواجهه با خیزش یا جنبش نیز دچار خطاهای فاحش می‌شود و شرایط را بیش از پیش علیه خود می‌سازد. وقتی فقط بر ماشین سرکوب خود تکیه می‌کند، در حقیقت آخرین امکان و بدترین گزینه‌ی خود را در اول کار استفاده می‌کند و این خود، کیفیت توانش تدبیر آن را نشان می‌دهد.

در هر خیزشی می‌بایست میان دو دسته از ناراضیان تمایز قائل شویم: ناراضیان بالفعل و ناراضیان بالقوه. ناراضیان بالفعل این‌جا و اکنون، ناراضی‌اند اما ناراضیان بالقوه، مستعد آن‌اند که در آینده‌ی نزدیک ناراضی شوند. آن‌ها با مسائل و مشکلاتی مواجه‌اند اما در تفسیرشان و در فهمی که از وضعیت خود دارند، مشکل را معطوف به نظام اجتماعی مربوطه نمی‌سازند. ناراضیان بالفعل نیز با معترضان فرق دارند. معترضان فقط درصد کوچکی از ناراضیان هستند. بخش اعظم ناراضیان در ابتدای امر در نقش معترض وارد عمل نمی‌شوند، اما آن‌ها مترصد موقعیت‌های مطلوب‌تر می‌مانند. وقتی که ماشین سرکوب ناکارآمد می‌شود، لحظه‌ی بسیار مهمی است و اغلب ناراضیان در این لحظه در صحنه حاضر می‌شوند. **اگر رژیم سیاسی واجد توانش تدبیر بالا باشد، می‌کوشد ناراضیان بالقوه، بالفعل نشوند و ناراضیان غیر معترض، به معترضان نپیوندند.**

اما اکنون می‌بینیم که روش معکوسی دنبال می‌شود و نیروهای وابسته به نظام سیاسی یا وفادار و طرف‌دار آن، نه تنها معترضان را به رسمیت نشناخته و با آن‌ها وارد تعامل نشده‌اند، بل که به اشکال گوناگون، نفی و تحقیرشان می‌کنند و به آن‌های مختلف آنان را ناچیز می‌شمارند که موارد زیر از جمله‌ی این شیوه‌های خوارداشت معترضان بوده است:

۱. معرفی آنان به عنوان عامل دشمن یا فریب‌خورده‌ی دشمن،

۲. به تصویر کشیدن آنان به عنوان واجد مشکل جنسی (سخنان کسانی چون حسن عباسی، علی اکبر رائفی پور، ابراهیم فیاض، حسین کچوئیان و برخی دیگر)،

۳. معرفی ناراضیان به عنوان جدایی طلب و خواهان تجزیه ی کشور از سوی رسانه های رسمی کشور و برخی شخصیت ها،

۴. معرفی آنان به عنوان توده ی فاقد تمیز و فاقد فرهیخته گی و فاقد فهم درست (بیژن عبدالکریمی)،

۵. سخن گفتن از کم شمار بودن تعداد ناراضیان،

۶. نجاسات خواندن ناراضیان (سخنان یک نماینده ی مجلس).

این شیوه های بیان و عمل نه تنها معترضان را آرام نمی کند، بل که شدت خشم و نفرت را در آنها افزایش می دهد و چه بسا تلاش آنها را برای دیدن شدن و به رسمیت شناخته شدن افزایش می دهد. با بحث از توانش تدبیر، در حال نزدیک شدن به قسمت های پایانی این چشم انداز نظری هستیم و اکنون باید از دوام و بقای مؤلفه های خیزش های اجتماعی سخن بگوییم.

خیزش ها نمی میرند

پیش از این از توانش تدبیر در یک نظام اجتماعی سخن گفتم. می بایست اضافه کنم که توانش تدبیر در یک سیستم با دست گاه فکری یا ایده نولوژیی مسلط در نظام و مجموعه ی ساز و کارهای تصمیم سازی و تصمیم گیری و نیز چرخش نخبه گان در آن پیوند وثیقی دارد. چنانچه سیستم دچار فقر خبره گانی یا خلأ خبره گانی شود، توانش تدبیر در سیستم به نحو جدی اُفت می کند. نگرش ها و اصول تنگ نظرانه ی ایده نولوژییک که در آن وفاداری به سیستم بسیار مهم تر از برخورداری از تخصص و شایسته گی ی حرفه ای است، می تواند سیستم را با خلأ خبره گانی مواجه سازد. در این وضعیت کسانی که در سیستم به عنوان نخبه شناخته می شوند، فاقد خبره گی اند. در واقع، سیستم دچار شکاف بین نخبه گان رسمی و خبره گان حرفه ای می شود. ناشایسته ها به عنوان نخبه گان در سیستم شناخته می شوند و خبره ها بیرون از سیستم یا بیرون از فرآیند تصمیم سازی و تصمیم گیری باقی می مانند. در این حالت، سیستم به مرحله ی خلأ خبره گانی می رسد و توانش تدبیر آن به حداقل تنزل می یابد. هم چنین، توانش تدبیر، اولویت های یک نظام اجتماعی را تعیین می کند؛ مثلاً سرمایه ی اصلی در کدام پروژه هزینه کنیم و تمرکز اصلی را بر کدام پروژه بنهیم؟ بر مسائل منطقه ای بیش تر تمرکز کنیم یا بر مسائل داخلی؟ کدام تضادها و نزاعها را ادامه بدهیم و در کدام موارد

سازش کنیم یا موقتاً سازش کنیم؟ بر کدام نیروهای اجتماعی سرمایه‌گذاری کنیم و کدام نیروهای اجتماعی را در حاشیه قرار دهیم؟ در کدام بزن‌گاه‌ها چه سیاستی را اتخاذ کنیم و چه تصمیمی را عملی کنیم و چه تحوّل‌ی را پدید بیاوریم؟ اصلاحات مورد نیاز برای بقای سیستم را در چه زمانی انجام دهیم؟ بدین ترتیب، توانش تدبیر نسبتی اساسی با بقا یا فنای سیستم دارد.

توانش تدبیر به‌ویژه خود را در بحران‌ها نشان می‌دهد و مورد آزمون قرار می‌گیرد. توانش تدبیر بالا، خطاها و هزینه‌ها را کم می‌کند و توانش تدبیر پایین برعکس، با انبوهی از خطا سیستم را دچار هزینه‌های سنگین می‌کند.

اما پرسش اصلی در این بحث این است که بر سر خیزش‌های اجتماعی چه می‌آید؟ پاسخ کلی‌ی من این است که **خیزش‌ها نمی‌میرند بل که تبدیل می‌شوند**. خیزش‌های اجتماعی اگر ادامه پیدا کنند، به جنبش اجتماعی بدل خواهند شد. برخلاف خیزش‌ها که به‌نحو خودجوش شکل می‌گیرند، جنبش‌های اجتماعی از نوعی سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی حدّ اقلی و دست‌کم نوعی رهبری میدانی برخوردار اند. برخلاف خیزش‌های اجتماعی که واجد نشان‌گاه یا آماج هستند و این آماج همان چیزی است که به‌عنوان مقصّر شناخته می‌شود، جنبش‌ها واجد هدف اند و بر اساس نوع اهداف از هم متمایز می‌شوند.

بنابراین، یکی از مسیرهای خیزش‌های اجتماعی، تبدیل آن به جنبش اجتماعی است و این اتّفاقی است که برای خیزش اجتماعی شهر یور ۱۴۰۱ رخ داده است و ما اکنون با یک جنبش سراسری و بزرگ مواجه ایم. اما همیشه این اتّفاق نمی‌افتد، زیرا پتانسیل نارضایتی همیشه چنان نیست که بتواند سوخت یک جنبش اجتماعی را تدارک ببیند. وانگهی، بسیاری وقت‌ها ماشین سرکوب بسیار نیرومند است و خیزش اجتماعی را در ظاهر از بین می‌برد؛ مثل خیزش مشهد در سال ۱۳۷۱.

اما در این حالت نیز خیزش‌های اجتماعی از بین نمی‌روند، زیرا آن‌ها یک بدنه یا کالبد اجتماعی دارند و یک ریخت یا شکل. همان‌طور که در جای دیگری نیز گفته‌ام، خیزش‌های اجتماعی یک وجه روین دارند که می‌توانیم آن را ریخت و شکل خیزش اجتماعی بنامیم و یک وجه زیرین دارند که می‌توانیم آن را کالبد خیزش یا بدنه‌ی خیزش اجتماعی بنامیم. مؤلفه‌ی اصلی تعیین‌کننده‌ی شکل و ریخت خیزش، همان چیزی است که جامعه‌شناسان جنبش‌های اجتماعی آن را عامل ماشه می‌نامند. عامل ماشه است که به خیزش رنگ و شکل می‌دهد و بخشی از شعارهای آن را می‌سازد و نخستین گروه‌های درگیر را به وسط معرکه‌ی اجتماعی خیزش می‌آورد. در خیزش ۱۳۸۸ عامل ماشه

1. target

اعلام پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات بود و در ۱۳۹۶ داستان گرانی‌ها و یک حرکت ضدّ دولتی در مشهد توسط جریان موسوم به اصول‌گرا بود و در ۱۳۹۸ گرانی‌ی بنزین و در شهریور ۱۴۰۱ ماجرای دردناک مهسا امینی و گشت ارشاد. این‌ها همه وجه روین یا شکل و ریخت این خیزش‌های اجتماعی را ساخته اند.

اما کالبد یا بدنه‌ی خیزش که نیروی اصلی‌ی خیزش آن‌جا است و همان نیز می‌تواند ابعاد و بُرد خیزش را محدود یا گسترده سازد، متغیرهای دیگری هستند. از نظر من در وجه زیرین خیزش اجتماعی سه متغیر یا سه عامل بسیار مهم اند: (۱) انباشت نارضایتی و (۲) حافظه‌ی اجتماعی‌ی سلبی و (۳) برساخت اجتماعی‌ی مقصّر. اما این سه متغیر در **یک شرایط ساختاری که به‌طور مداوم نارضایتی‌ی اجتماعی تولید می‌کند** (یعنی شرایطی که در آن روابط نسبتاً پای‌داری بین نیروهای اجتماعی‌ی مختلف وجود دارد)، در طول زمان پدید می‌آیند. هر قدر انباشت نارضایتی بیش‌تر و همه‌گیرتر باشد، خیزش اجتماعی ابعاد و بُرد وسیع‌تری پیدا می‌کند و هر قدر حافظه‌ی اجتماعی‌ی سلبی خصمانه‌تر باشد، خیزش خشن‌تر و مخرب‌تر می‌شود. اما برساخت اجتماعی‌ی مقصّر به معنای آن است که بخشی از مردم باور داشته باشند که نیروی مقابل، مثلاً حکومت، مقصّر و مسأله‌دار است. این باور هم چیزی نیست که به‌یک‌باره پدید آید، بل که در طول زمان شکل می‌گیرد.

ممکن است در محیط اجتماعی‌ی معینی و در پیوند با یک نظام اجتماعی، خیزش‌های اجتماعی‌ی مختلفی رخ بدهد (مثلاً ایران در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۴۰۰ خورشیدی). در این صورت، هر خیزش اجتماعی از نظر ریخت با خیزش اجتماعی‌ی قبل از خود آش‌فوق دارد اما از نظر کالبد، بدان متصل است و از آن به‌نحو جدی تغذیه می‌کند. این است که سلسله‌ی خیزش‌های اجتماعی‌ی دهه‌های کنونی‌ی ایران هم منفصل و هم متصل اند. از یک سو، این خیزش‌های اجتماعی منفصل اند، زیرا هر یک عامل ماشه‌ی خاصی داشته اند و نیز شعارها و محتواهای ویژه‌ای داشته اند و اقشار خاصی را به‌میدان آورده اند و روی‌دادهایی را شکل داده اند. از سوی دیگر، آن‌ها به هم متصل اند، زیرا هر یک برای خیزش یا جنبش بعدی، حافظه‌ی اجتماعی ساخته اند و دانش‌های مبارزه و درگیری و دانش رهبری آفریده اند و نیز نارضایتی‌های قبلی، بر جای مانده اند و هر بار با سرکوب نیز افزایش یافته اند و به خیزش بعدی سوخت رسانده اند. از این رو، سرکوب یک خیزش اجتماعی آن را از بین نمی‌برد، بل که نارضایتی‌ی مورد نظر به حیات خود ادامه می‌دهد و به صورت پدیده‌های اجتماعی‌ی مختلف نظیر نندالیم و آشکالی از خشونت اجتماعی یا بزه‌کاری درمی‌آید و خاطرات آن نیز در تاریخ شخصی و تاریخ خانواده‌گی و تاریخ قومی و قبیله‌ای‌ی افراد معترض و نیز در حافظه‌ی اجتماعی باقی می‌ماند.

دانش فعالیت و مبارزه نیز از یک خیزش به خیزش بعدی منتقل می‌شود و چه بسا مبارزه شکل جدیدی به خود می‌گیرد. این طور نیست که فقط حکومت‌ها از مبارزه و دست و پنجه نرم کردن با خیزش‌ها و جنبش‌ها بیاموزند و در برخورد با آن‌ها توان‌تر شوند. خیزش‌های اجتماعی نیز از این نوع دانش‌ها پدید می‌آورند و شیوه‌های فعالیت و مبارزه‌شان تغییر می‌کند. چه بسا آن‌ها نیز تغییر رویه می‌دهند و وقتی مرتب با سرکوب‌های خشن مواجه می‌شوند، شیوه‌های خشونت‌پرهیزانه (مثلاً راه‌پیمایی سکوت در سال ۱۳۸۸) را رها می‌کنند و روی به خشونت می‌آورند (پرتاب کوکتل مولوتف در سال ۱۴۰۱). در واقع، نظام سیاسی با نوع برخورد خود، نیروهای مخالف خود را به‌نحو جدیدی تعلیم می‌دهد و تربیت می‌کند. در نتیجه، مدافعان شیوه‌های کهن، عملاً به حاشیه رانده می‌شوند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که **خیزش‌های اجتماعی تنها وقتی می‌میرند که نظام اجتماعی مرتبط با آن نیز از بین برود**؛ اگر چه باز هم خاطره‌ی آن‌ها باقی می‌ماند. اما خیزش‌ها را می‌توان از طریق مدیریت نارضایتی و برطرف کردن نسبی نارضایتی‌ها به تدریج تضعیف کرد و از برابر خود برداشت.

نوع مواجهه با جنبش اجتماعی

بررسی‌هایم نشان داد که یک بحث بسیار مهم را ناگفته گذاشته‌ام و آن بحث از نوع مواجهه با خیزش یا جنبش اجتماعی است. پیش از این گفتم که هر نظام اجتماعی نوعی ساز و کارهای اعمال قدرت دارد که به‌طور بالقوه می‌توانند نوعی سیستم سرکوب را برای نظام شکل دهند. هم‌چنین گفتم که گزینه‌ی سرکوب در سیستمی که توانش تدبیر بالا دارد، آخرین گزینه و بدترین گزینه است. اما برخی نظام‌ها تنها همین بدترین گزینه را می‌شناسند و جز با زبان زور با مخالفان معترض‌شان سخن نمی‌گویند. نظام‌های اجتماعی نظیر رژیم‌های سیاسی، دست کم سه گزینه‌ی مواجهه با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی دارند:

(۱) گزینه‌ی عدم مداخله و پایش و مراقبت،

(۲) گزینه‌ی مداخله‌ی محدود و از بین بردن برخی فرصت‌ها برای جنبش اجتماعی،

(۳) گزینه‌ی مداخله‌ی مستقیم و سرکوب.

گزینه‌های عدم مداخله و پایش و مراقبت و گزینه‌ی مداخله‌ی محدود راه‌بردهایی هستند که برخی رژیم‌های سیاسی در جوامع به‌لحاظ سیاسی توسعه‌یافته به‌کار می‌گیرند. در این نوع جوامع، مجاری نهادینه برای اعتراض و ابراز مخالفت وجود دارد و مردم نارضایتی می‌توانند در این مجاری نهادینه شده، اعتراض خود را بروز دهند. پلیس و

نیروی نظامی در این گونه جوامع در مرحله‌ی آغازین، به پایش جنبش و مراقبت از حد و حدود اعتراضات می‌پردازند و بیش‌تر رفتاری مهارکننده بروز می‌دهند یا گاهی برای محدودسازی دامنه‌ی فعالیت‌ها، مداخله‌ی محدود می‌کنند. **اما مواجهه‌ی سرکوب‌گرانه بیش‌تر در جوامعی دیده می‌شود که به لحاظ سیاسی توسعه نیافته اند.** مفهوم سرکوب در ادبیات روان‌شناسی با مفهوم سرکوب در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی با هم فرق فاحشی دارند و در این جا بحث ما ناظر به دوّمی، یعنی سرکوب یک خیزش اجتماعی یا جنبش اجتماعی است نه سرکوب روانی. مراد من از سرکوب در این جا عبارت است از: هر شکلی از کنترل کردن، محدود کردن، دستگیر کردن، و مجازات کردن و اعمال خشونت فیزیکی و کلامی علیه افراد و گروه‌ها و جمع‌ها و جماعت‌ها و تجمّعات توسط یک نظام اجتماعی که جلوی آن‌ها را برای ابراز و بروز نارضایتی و اعتراض‌شان علیه رویه‌ها و شیوه‌ها و عمل‌کردها و قوانین موجود در سیستم اجتماعی بگیرد و مانع از بیان و پی‌گیری خواسته‌ها و مطالبات‌شان شود.

پیش از این گفتم که هر سیستم اجتماعی به‌ناگزیر و در سرشت خود تولید نارضایتی می‌کند. وقتی چنین است نمی‌توان انتظار داشت که نارضایتی بروز و ظهور نکند. اگر یک سیستم اجتماعی راهی برای بروز و ظهور نارضایتی تعبیه نکرده باشد، دچار نقصی اساسی است. چنان‌که پیش از این گفتم، در هر نظام اجتماعی (خواه کارخانه یا باش‌گاه فوتبال یا یک رژیم سیاسی) افرادی ناراضی وجود دارند و این نارضایتی ممکن است در قالب اعتراض بروز یابد و ابراز شود. پس نخست مدیران و حاکمان می‌بایست همان‌طور که برای خویش حق مدیریت و حکم‌فرمایی قائل هستند، برای دیگران نیز حق نقد و نیز حق اعتراض قائل شوند و حقوق معترضان را به‌رسمیت بشناسند. پس نخست باید حقوق معترضان - نه در روی کاغذ بل که در عمل - به‌رسمیت شناخته شود. این که به‌محض اعتراض، نیروی سرکوب را به میان بیاوریم و اقدام به پرونده‌سازی و تهدید و سرکوب کنیم، در حقیقت به معنای عدم به‌رسمیت شناختن حقوق معترضان است. وقتی حقوق معترضان را به‌رسمیت نشناسیم و هیچ قانونی در حمایت از معترضان وجود نداشته باشد و حق و حقوق آنان را پاس‌داری نکند، دیگر نمی‌توان انتظار داشت معترضان هم قانون را به‌رسمیت بشناسند؛ به این دلیل ساده که چنین قانونی فاقد شمول کافی است. قانونی که حقوق همه‌ی افراد را پوشش ندهد، در سرشت خود بی‌اعتبار می‌شود، ولو این که قدرتی از آن حمایت کند.

بدین ترتیب، **انتخاب گزینه‌ی سرکوب در برابر خیزش یا جنبشی که مسالمت‌آمیز و فاقد خشونت تهاجمی و فعال است، برای رژیم سیاسی سقوط اخلاقی را به ارمغان می‌آورد.** در این جا می‌بایست نخست از تمایز بین «خشونت فعال» به تعبیر کاستلز (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۲۵) یا تهاجمی (به تعبیر خود ام) و خشونت منفعل یا تدافعی سخن بگوییم و سپس به بحث از سقوط اخلاقی پردازیم.

تمایز خشونت تهاجمی و اعتراض غیرمدنی از خشونت تدافعی و اعتراض مدنی

خشونت تهاجمی یا «فعال» بهره‌گیری از ابزارهای خشونت فیزیکی (خواه سلاح سرد یا سلاح گرم) در برابر عوامل یا نیروهایی است که هنوز دست به خشونت فیزیکی نبرده‌اند. خشونت، وقتی تدافعی است که افراد و نیروها در برابر طرفی که به‌نحو تهاجمی از ابزارهای خشونت استفاده می‌کند، برای حفاظت از خویش اقدام به بهره‌گیری از ابزارهای خشونت می‌کنند. سقوط اخلاقی در مواجهه‌ی با مردم معترض وقتی رخ می‌دهد که رژیم سیاسی در برابر خیزش یا جنبش مسالمت‌آمیزی که فضاها را عمومی را اشغال کرده، دست به خشونت تهاجمی بزند. به‌لحاظ پدیدارشناختی طرفی که در برابر یک اعتراض مسالمت‌آمیز اسلحه (اعم از سرد و گرم) می‌کشد، دچار سقوط اخلاقی و فاقد شرافت اخلاقی شناخته می‌شود. در تمامی جنبش‌های اجتماعی دنیا امروزه این معنا شناخته شده است.

پس عدم به‌رسمیت شناختن حقوق معترضان سبب غیرمشروع ساختن کل قانون در چشم آنها می‌شود و اعتراضات را به سمت غیرمدنی شدن و جنایی شدن سوق می‌دهد. استفاده از روش‌های سرکوب بدون به‌رسمیت شناختن حقوق معترضان نیز اعتراض غیرمدنی پدید می‌آورد. اعتراض غیرمدنی را من در مقابل اعتراض مدنی قرار می‌دهم. اعتراض مدنی اعتراضی است که بانفی حقوق دیگران همراه نیست. با به میان آمدن نیروی سرکوب، اعتراض نیز نه تنها غیرمدنی می‌شود بل که چه بسا جنایی می‌گردد. پس نسبتی بین به‌کارگیری سرکوب و غیرمدنی شدن و حتا جنایی شدن اعتراضات وجود دارد و این مختص به ایران نیست، بل که در همه جای دنیا دیده شده است. امروزه در جنبش‌های اجتماعی این بحث مکرر بین معترضان وجود دارد که به سمت «خشونت فعال» نروند و «شرافت اخلاقی را به نفع ابراز خشم کنار» نگذارند (همان: ۱۲۵).

بر همین اساس، سرکوب اعتراضات مدنی هم در نزد مردم معترض و هم در نزد نیروهای سرکوب‌گر می‌تواند به‌منزله‌ی سقوط اخلاقی تجربه و معنا شود. به همین دلیل هم هست که رژیم‌های سیاسی اگر که به‌طور مداوم از روش‌های خشونت‌بار سرکوب بهره‌ببرند، در معرض ریزش نیروهای خود قرار می‌گیرند. مصداق جالب تجربه‌ی سقوط اخلاقی را می‌توانیم در خیزش آب خوزستان و در فریادهای زن عرب ایرانی در سوسنگرد خطاب به مأمور نیروی انتظامی بشنویم که می‌گفت: «آقا مظاهرات سلمیه. چرا آتش می‌زنی. کاملاً سلمیه. چرا تیر می‌اندازی. خاک تو را که نبردند، آب تو را که نبردند. ما مظاهرات سلمی می‌خواهیم. زمین، آب، ناموس ... آقا این جا وطن ماست، خاک ما.»

اما از سوی دیگر، بهره‌گیری از خشونت تهاجمی توسط معترضان در یک جنبش، جنبش را به سمت اعتراض غیرمدنی پیش می‌برد. اعتراض غیرمدنی می‌تواند در درون جنبش شکاف ایجاد کند و مانع از پیوستن دیگر ناراضیان به معترضان درون میدان کش‌مکش شود. به همین دلیل هم هست که امروزه نیروهای فعال در درون جنبش‌های اجتماعی، می‌کوشند نیروهای خود را از به‌کارگیری خشونت تهاجمی باز دارند و برعکس، خشونت نیروهای سرکوب‌گر رژیم سیاسی را رسانه‌ای کنند و هم‌دلی‌ی بیش‌تری برانگیزند. اما قبل از این که به پی‌آمدهای بهره‌گیری رژیم سیاسی از سرکوب‌پر دازم و بحث مستوفایی در باره‌ی سرکوب بکنم، نخست لازم می‌دانم که در باره‌ی نسبت جنبش‌های اجتماعی و خشونت بنویسم. برای این بحث ناگزیر ام مقوله‌ی ادبیات مبارزه را مطرح کنم.

ادبیات مبارزه و نقش آن در جنبش

پیش از این اشاره کردم که در خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی، نوعی دانش مبارزه تولید می‌شود. می‌دانیم که این دانش مبارزه می‌تواند از یک کشور به کشور دیگر سفر بکند. معترضان دنیا در جهان رسانه‌ای شده و شبکه‌ای شده، از هم الهام می‌گیرند. اما در هر کشوری، نوعی ادبیات مبارزه شکل می‌گیرد. ادبیات مبارزه در هر کشور می‌تواند حاوی گفتمان‌های مختلف باشد. ادبیات مبارزه شامل دانش مبارزه و متون و محصولات هنری و نمادها و نشانه‌ها و شیوه‌های مبارزه و گفتمان‌های مبارزه است. در یک دسته‌بندی کلی، می‌توان از سه نوع گفتمان خشونت در ادبیات مبارزه‌ی کشورها سخن گفت:

(۱) گفتمان خشونت فعال و تهاجمی که به‌کارگیری همه‌ی اشکال خشونت را در جنبش‌های اجتماعی به‌شکل پیش‌دستانه مجاز اعلام می‌کند،

(۲) گفتمان خشونت پرهیزی که بر مسالمت‌آمیز بودن و غیرخشونت‌بار بودن اعتراضات تأکید و تمرکز دارد و در این گفتمان، استفاده از خشونت به‌طور کامل نفی می‌شود،

(۳) گفتمان خشونت تدافعی یا منفعل که در مقایسه با دو مورد فوق، حالتی بینابین دارد و خشونت را فقط برای حفاظت از نیروهای جنبش و نیز خنثا کردن خشونت تهاجمی‌ی طرف مقابل مجاز می‌داند و آن را به کلی نفی نمی‌کند.

مثلاً در جنبش سبز، گفتمان خشونت پرهیزی توسط رهبران آن به‌ویژه در بیانیه‌های مهندس موسوی پرورده و مسلط شد و در راه‌پیمایی‌های سکوت نمایان و متبلور گشت. اما در جنبش کنونی ما با گفتمان خشونت تدافعی بیش‌تر مواجه

هستیم؛ اگرچه در برخی گفتارهای فعالان مجازای این جنبش، مظاهری از خشونت تهاجمی هم دیده می‌شود که بسیار نگران کننده است. نمونه‌ی آن، متن زیر از یکی از فعالان این جنبش در شبکه‌های مجازی است:

«سلام آقای ... بنظر تون زدن آخوندهای معمولی در سطح خیابونها کار درستیه؟ چون اینا گناهی ندارن.

پاسخ ...: لباس آخوندی نماد یک حاکم ظالم است. آن‌ها با پوشیدن لباس ظلم، ظالم را موجه می‌کنند. آخوندکشی امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. آخوندکشی هنوز در ابعاد گسترده شروع نشده. ولی امروز ... با تهدید معترضین، آخوندکشی در ایران را کلید زد. تجربه به ما می‌گوید اکنون که آخوندکشی به دست غلامحسین اژه‌ای کلید خورده این ماجرا تا پایان آخرین آخوند، دیگر هرگز پایان نخواهد یافت. ممکن است بعضی از آخوندها با تغییر لباس و تغییر قیافه و تغییر محل سکونت نجات پیدا کنند ولی اکثراً به دست مردم عصبانی گرفتار خواهند شد و هیچ امکان نجاتی برای آنان متصور نیست.»

این ادبیات بسیار خطرناک، ادبیات خشونت تهاجمی است که هم برای ایران خطرناک است و همه برای نیروهای حکومت و هم برای این جنبش اجتماعی. در این وضعیت، همه‌ی ایرانیان به سهم خود مسؤولیت دارند که از شکل‌گیری چنین وضعی جلوگیری کنند و مسؤولیت مسؤولان کشور در این باره بیش از دیگران است. آن‌ها می‌بایست در گفتار و در تصمیمات خود بیش از هر گروه دیگری مراقبت کنند تا چرخه‌ی خشونت و انتقام‌گیری در ایران شکل نگیرد. چنین چیزی به نفع هیچ فرد یا گروهی در ایران نیست. البته نحوه‌ی عمل در خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی هم به زمینه و شرایط اجتماعی داخلی و جهانی و هم به فرهنگ موجود در جامعه بسته‌گی دارد و هم به عمل کرد و انتخاب‌های نیروهای دو طرف منازعه. این بحث را با موضوع گزینه‌ی سرکوب جنبش ادامه خواهیم داد.

گزینه‌ی مداخله‌ی مستقیم و سرکوب

گفتم که در کشورهایی که فاقد توسعه‌ی سیاسی هستند، متأسفانه مداخله‌ی مستقیم و سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی بیش‌ترین کاربرد را دارد و این بیش‌ترین لطمه را هم به مردم معترض و هم به نظام سیاسی می‌زند. البته، نظام‌های سیاسی چنان‌چه بتوانند سریع خیزش‌ها و جنبش‌ها را سرکوب کنند، چه بسا احساس قدرت‌مندی می‌کنند. اما این شیوه‌ی مواجهه و نمایشِ قدرتی رعب‌آور، به تعبیر کاستلز «تکبر قدرت» پدید می‌آورد (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۲۲) و سبب می‌شود که نظام سیاسی به تدریج هم بر ناراضیان خود بیافزاید و هم با سقوط اخلاقی در چشم مردم و حتاً در چشم نیروهای خودی، از مشروعیت‌اش کاسته شود. بنابراین، آنچه در ظاهر مطلوب می‌نماید، عملاً نامطلوب است. بهره‌گیری سریع از سرکوب برعکس ظاهر آش، نشان‌دهنده‌ی فقدان توانش تدبیر در سیستم است، زیرا خردورزی در افزایش تعداد ناراضیان نیست، بل که در به‌دست آوردن دل آن‌ها است. ما این سقوط اخلاقی را هر بار در سرکوب خیزش‌های اجتماعی می‌بینیم. به‌عنوان مثال، علی‌ی جنتی استاندار وقت خراسان در زمان سرکوب خیزش مشهد در

نهم خرداد ۱۳۷۱، مدت‌ها بعد در باره‌ی آن خیزش که از «یک محله‌ی فقیرنشین» موسوم به کوی طلباب آغاز شده بود، می‌گوید:

«در مشهد حالتی در حاشیه شهر وجود داشت که مردم ساخت و سازهایی انجام می‌دادند و شهرداری تخریب می‌کرد اما در یک روز که شهرداری برای تخریب رفته بود، تصمیم گرفته بودند که ماشین شهرداری را آتش بزنند، لذا همه دسته‌جمعی واتنی را که به آنجا رفته بود برگردانده، بنزین ریخته و آتش زده بودند. پس از آن یک مرتبه جمعیتی در آنجا جمع می‌شود، ساعت 5 بعدازظهر هم وقتی مدارس تعطیل می‌شود بچه‌ها دور این ماشین جمع می‌شوند، به نیروی انتظامی اطلاع می‌دهند و اتوبوسی برای متفرق کردن به آنجا می‌فرستند. هر چه با بلندگو می‌خواهند متفرق کنند موفق نمی‌شوند و گاز اشک‌آور پخش می‌کنند. اتفاقاً باد می‌آمده و این گاز هم به سمت مامورین برمی‌گردد و این‌ها به اتوبوس می‌روند که دچار گاز گرفتگی نشوند و دانش‌آموزان نیروی انتظامی را هو می‌کنند، ماموران ابتدا تیراندازی هوایی می‌کنند و ظاهراً یکی از آنها تیراندازی زمینی کرده و دو نفر دانش‌آموز در این میان کشته می‌شوند. من تا این ساعت هیچ خبری از این موضوع نداشتم. حتی در استانداری هم معاونین هم هیچ اطلاعی نداشتند. پس از آن به ما اطلاع دادند که چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده و عده‌ای این دو دانش‌آموز را سر دست گرفته‌اند و به سمت شهر راه افتاده‌اند، ما خواستیم شورای تامین تشکیل بدهیم هر جا زنگ زدیم پاسخی نگرفتیم، مدیر کل اطلاعات استان به مکه رفته بود و فرمانده ارتش را گفتند که به دندانپزشکی رفته و دندانش را درست کند. دنبال فرمانده سپاه بودیم جای دیگری بود، اصلاً نمی‌شد جلسه تشکیل داد. این شد که همه راه افتاده و شروع به اعتراض کرده بودند، نیروی انتظامی هم روحیه خودش را باخته بود، حتی این افراد یک کلاتتری را سر راه خلع سلاح کرده بودند. یک سری ارادل و اوباش هم به این‌ها پیوستند، دقیقاً مانند جریاناتی که سال 98 رخ داد که کیسه‌های برنج، روغن و... را غارت کردند. ما دیدیم که نیروی انتظامی خود را باخته است، سپاه هم که در جریان نیست و در آخر من خودم در تلویزیون اعلام کردم که یک سری افراد در حال به آشوب کشیدن شهر هستند، امت حزب‌الله بیایند، کمک کنند و جلوی این‌ها را بگیرند که مردم ریختند و تا آخر شب 800 نفر از آشوبگران را به استاندارای آوردند. چشم آن‌ها را بستند و به زندان بردند، دو روز بعد هم آقای روحانی با آقای امیر سهرابی، فرمانده نیروی انتظامی به مشهد آمدند و به زندان رفتیم. در هر حال این داستان بسیار مفصل بود. آن قضیه هم بسیار غافلگیرانه بود و ربطی به تفکرات لیبرالیستی و امثال آن نداشت. شهرداری‌ها وظیفه قانونی‌شان را انجام می‌دادند. بعد هم خیلی تلاش شد که بگویند این‌ها عناصر گروهکی و وابسته به گروهک‌ها هستند. بعد از همه بررسی‌هایی که ظرف 5، 6 ماه روی تمام افرادی که بازداشت بودند انجام شد، نهایتاً آقای فلاحیان وزیر وقت اطلاعات رسماً به رهبری گزارش داد که ما هیچ علامتی از اینکه این‌ها وابستگی گروهی داشته باشند نداریم، حتی در بین این افراد خانواده‌های شهدا و جانبازان بودند. من خودم همه مسئولیت را پذیرفتم و گفتم چون رئیس شورای تامین هستم و موفق به برگزاری جلسه نشدم استعفا دادم. در عین حال پس از آن نامه‌ای خدمت مقام معظم رهبری نوشتم و در آن نامه توضیح دادم که مشکلات استان خراسان چه چیزهایی است» (جتی، <https://akharinkhabar.ir/analysis/8454308>).

فرمان تخریب خانه‌های مردم فقیرنشین کوی طلّاب مشهد و سپس سرکوب خیزش اجتماعی آن‌ها برای حکومتی که به اسم مستضعفان تشکیل شده است، چه گونه می‌تواند اعتبار آفرین و مایه‌ی سربلندی باشد؟! استان‌دار وقت مشهد، خراب کردن خانه‌های مردم فقیرنشین را وظیفه‌ی شهرداری خوانده و البته خود دستور آن را داده است و برای این شیوه‌ی مواجهه‌ی خود، با افتخار سخن گفته است. اما سخن خود او از قول وزیر اطلاعات وقت، به‌خوبی پرده از حقیقت ماجرا برمی‌دارد: «وزیر وقت اطلاعات رسماً به رهبری گزارش داد که ما هیچ علامتی از اینکه این‌ها وابستگی گروهی داشته باشند نداریم، حتی در بین این افراد خانواده‌های شهدا و جانبازان بودند.»

اما علاوه بر این، گزارش آقای استان‌دار حکایت از بی‌اطلاعی‌ی محض مقامات استان از میزان نارضایتی در جایی است که فرمان تخریب خانه‌هایش داده شده است. به‌عبارت دیگر، مدیران اجتماع محلی (استان خراسان) کم‌ترین اطلاع را از جهان اجتماعی تحت مدیریت خود داشته‌اند. مصطفی ایزدی معاون سیاسی-امنیتی‌ی استانداری‌ی خراسان در زمان این خیزش، بعدها نوع مواجهه‌ی با این خیزش‌ها را «داروی مسکن مقطعی» خواند:

«اشکال این است که با چنین رفتارهایی اجتماعی یا کنش‌های مردم فرودست، سرسری برخورد می‌کنند و به آینده و تبعات آن نمی‌اندیشند. در دو، سه دهه گذشته، به دفعات، به‌ویژه در شهرستان‌های درجه دو و سه و کوچک‌تر از آنها، به بهانه‌های گوناگون، این پیشامدها دیده شد، اما فریادها را با داروی مسکن برخورد مقطعی، خاموش کرده‌اند، حتی یک بار هم نشده که برای آینده این رویدادها چاره‌اندیشی کنند و اگر هم چاره‌اندیشی شده، به جامعه عرضه نشده است. رخداد خرداد 71 شهر مشهد، هشدار مهمی بود که به آن بی‌توجهی شد، سپس چنین حادثه‌ای در شیراز رخ داد. بعد از آن قزوین به آشوب کشیده شد و... تا رسید به 78 شهر کوچک و بزرگ در دی‌ماه 96 و تعدادی شهر در تیرماه 97» (ایزدی، <https://www.sharghdaily.com/fa/tiny/news-768047>).

نمونه‌ای از روش برخورد با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌ی اخیر ایران را آن‌هم تعمداً از زبان مقامات وقت که مستقیم با موضوع درگیر بوده‌اند، ذکر کردم تا هم بحث‌ام مستند و متکی بر شواهد باشد و هم برجسب جانب‌داری بدان زده نشود.

مراحل سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی

سرکوب هر خیزش یا جنبش اجتماعی در مراحل مختلفی می‌تواند انجام بگیرد که عبارت‌اند از:

(۱) سرکوب پیش از وقوع،

(۲) سرکوب حین وقوع،

۳) سرکوب پس از وقوع.

از آن جایی که خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی پدیده‌ای فرآیندی هستند و نه ناگهانی، می‌توان از سرکوب در مراحل مختلف این فرآیند سخن گفت. هر خیزش یا جنبشی پیش از این که به‌عنوان خیزش یا جنبش **رؤیت‌پذیر** گردد، آغاز شده است. **نگرش سیاست‌مداران و مقامات سیاسی به خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی اغلب نگرشی عامیانه است، زیرا آن‌ها لحظه‌ی رؤیت‌پذیری خیزش یا جنبش را لحظه‌ی آغاز آن می‌دانند؛** نگرشی که در سخنان علی‌ی‌جنتی استان‌دار حوزوی خواننده‌ی وقت خراسان به‌وضوح آن را دیدیم، زیرا او از یک حادثه سخن گفت و بی‌اطلاع از هرگونه سوابقی بود. خیزش یا جنبش اجتماعی در مرحله‌ی پیش از وقوع چه‌گونه وجود یافته است؟ همیشه نوعی نیروی تحوّل‌خواهی در جامعه وجود دارد که معمولاً نادیده گرفته می‌شود. محققان علوم اجتماعی و سیاسی به‌خوبی می‌توانند روند شکل‌گیری این نیروی تحوّل‌خواهی را که خیزش‌ها و جنبش‌ها همواره از آن تغذیه می‌کنند، کشف و ردیابی کنند. سرکوب پیش از وقوع ناظر به نادیده گرفتن خواست‌های تغییر و تحوّل در جامعه و سرکوب آن است که نمونه‌های آن عبارت‌اند از: سرکوب احزاب سیاسی، سرکوب فعالان سیاسی، سرکوب سازمان‌های مطبوعاتی و روزنامه‌نگاران، سرکوب نویسندگان، سرکوب نیروهای تحوّل‌طلب جامعه‌ی مدنی نظیر زنان و جوانان و معلمان و کشاورزان و بازنشسته‌گان و دیگر ناراضیانی که خواهان آشکالی از تغییر و تحوّل‌اند.

سرکوب حین وقوع بعد از وقوع خیزش یا جنبش اجتماعی آغاز می‌شود و می‌تواند به دو شکل محدود یا همه‌جانبه انجام گیرد. این اشکال سرکوب جنبش را در حین وقوع در ادامه به‌نحو مبسوطی شرح خواهیم داد. سرکوب پس از وقوع نیز اشاره به سرکوب افراد و سازمان‌ها و تمامی‌ی‌عاملانی دارد که تصوّر می‌شود به نحوی در فرآیند خیزش یا جنبش اجتماعی درگیر و دخیل بوده‌اند و اکنون امکان دسترسی‌ی بدان‌ها بعد از خاموش شدن میدانی‌ی خیزش یا جنبش اجتماعی وجود دارد.

اما موضوع مهمی که اکنون باید بدان پردازیم انواع سرکوب خیزش یا جنبش اجتماعی در حین وقوع آن است. در میان صاحب‌نظران ایرانی **رحیم محمدی** از سرکوب جنبش اجتماعی سخن گفته است و صرفاً سرکوب حین وقوع جنبش را به‌نحو زیر مورد بحث قرار داده است:

«سرکوب دست کم سه وضعیّت یا سه حالت کلی دارد: نخست سرکوب ملایم که با مقداری نرمش همراه است، دوم سرکوب عادی یا غیرتامّ، سوم سرکوب تامّ. در واقع سرکوب تامّ، چهار ساحت اصلی زندگی سیاسی را فرا می‌گیرد؛ یکم، جنبه پلیسی

و نظامی که خشونت شدید و ضرب و شتم تا حد کشتار گروهی و جمعی در خیابان و مکان‌های عمومی و خصوصی توسط پلیس و نیروهای نظامی مجاز و رایج است. دوم، سرکوب قضایی که دستگیری و محکومیت و زندان و انواع مجازات کنشگران و جنبشگران را شامل می‌شود و به طور کلی قُضات و دادگاه و زندان عامل و مجری این جنبه هستند. سوم سرکوب و انکار گفتمانی و رسانه‌ای است که اصل وجود جنبش به مثابه یک واقعیت و امر جمعی و عمومی و مردمی نفی و انکار می‌شود. چهارم سرکوب تقنینی است که به مراتب پیچیده‌تر از سه نوع اول است، زیرا در قوانین کشور و در ساختار بورکراسی و در فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری خُرد و کلان، نقد و مخالفت و اعتراض شهروندان به شکلی که اثر و نفوذ سیاسی و ملی داشته باشد، نادیده گرفته می‌شود و به کلی نفی می‌گردد، و در واقع سرکوب تقنینی منشاء سرکوب‌های دیگر می‌شود» (محمدی، ۱۴۰۱، <https://t.me/RahimMohamadi/1518>).

بحث محمدی در باره‌ی دسته‌بندی‌ی وجوه چهارگانه‌ی پلیسی، قضایی، گفتمانی-رسانه‌ای، و تقنینی‌ی سرکوب ارزش‌مند است. در حقیقت، می‌توان این موارد چهارگانه را وجوه یا ابعاد سرکوب دانست. پس می‌توانیم با الهام از بحث محمدی وجوه یا ابعاد سرکوب را از انواع آن جدا سازیم. وجه یا بُعد سرکوب ناظر به آن قلمرویی از زنده‌گی و فعالیت است که سرکوب در آن اعمال می‌شود و نوع سرکوب نیز ناظر به شکل و شیوه‌ی انتخاب شده برای سرکوب است.

اما بحث وی دو اصلاح نیاز دارد: یکی آن که «تقنینی» جدای از «قضایی» نیست و به‌تر است تعبیر تقنینی-قضایی را به‌کار ببریم. دیگر آن که می‌بایست بدان‌ها سه وجه سرکوب معیشتی و منزلتی-موقعیتی و سرکوب امکاناتی-تجهیزاتی را هم افزود. سرکوب معیشتی ناظر است به این که عاملان تحت نظر، دچار تنگ‌نای معیشتی می‌شوند و موقعیت‌های شغلی و حرفه‌ای خود را کم و بیش از دست می‌دهند. سرکوب منزلتی-موقعیتی نیز ناظر به از دست دادن موقعیت اجتماعی و منزلت اجتماعی است و جدای از وجه معیشتی است و خود امری مستقل است و به هویت اجتماعی فرد لطمه می‌زند و انگیزه‌های زیست اجتماعی‌اش را تضعیف می‌کند. سرکوب امکاناتی-تجهیزاتی نیز به معنای آسیب زدن به اموال و امکانات و تجهیزات افراد و گروه‌ها و سازمان‌ها یا مصادره‌ی آن‌ها است. بدین ترتیب، **سرکوب می‌تواند در شش وجه یا بعد رخ دهد: تقنینی-قضایی، پلیسی، گفتمانی-رسانه‌ای، معیشتی، و منزلتی-موقعیتی، امکاناتی-تجهیزاتی.**

اما تفکیک سه نوع سرکوب (نرم، عادی یا غیرتام، و تام) نیز تفکیک مفیدی است؛ اگرچه وجه تمایز سرکوب ملایم یا نرم با سرکوب غیرتام چندان روشن نیست. در حقیقت، این فقرات به‌لحاظ تمایزگذاری دقیق نیستند و مرز مشخص به‌نحو دقیق جداکننده‌ای ندارند. اما می‌توان این موارد را دقیق‌تر توضیح داد و تعریف کرد.

پس هر نوع سرکوب می تواند وجوه یا ابعاد مختلفی داشته باشد. بر این اساس، به نظر می رسد تقسیم سرکوب حین وقوع خیزش یا جنبش اجتماعی به سه نوع نرم، محدود یا غیرتام، و همه جانبه یا تام با تعاریف زیر، تفکیکی موجه و قابل دفاع است:

۱) سرکوب نرم آن نوع سرکوبی است که هدف اش ممانعت از یک نوع فعالیت خاص در درون موقعیت معینی در میدان و فضا یا در یک شرایط معین است، اما با لطمه زدن و آسیب زدن به افراد و سازمان ها و امکانات شان هم راه نیست،

۲) سرکوب محدود یا غیرتام نوعی از سرکوب است که نه در همه ی وجوه شش گانه (تقنینی-قضایی، پلیسی، گفتمانی-رسانه ای، معیشتی، منزلتی-موقعیتی، و امکاناتی-تجهیزاتی) رخ می دهد و نه از نظر شدت (میزان آسیب ها و لطمات وارد شده) خیلی شدید است و نه از نظر زمانی طولانی است بل که محدود به دوره ی زمانی مشخصی است،

۳) اما سرکوب همه جانبه یا تام خیزش یا جنبش اجتماعی، هم در وجوه متعدد رخ می دهد و هم از نظر شدت بسیار بالا است و هم در طی ی زمان نسبتاً طولانی ادامه می یابد و نه فقط «زندگی سیاسی» افراد سرکوب شده را بل که گاه کل زنده گی آنان را تحت الشعاع قرار می دهد. در ادامه ی این بحث، از پی آمده های سرکوب جنبش اجتماعی سخن خواهیم گفت.

انواع تقابل های خیزش و جنبش و نظام اجتماعی (تقابل های نسبتاً ناهم سطح، بسیار ناهم سطح، شدیداً ناهم سطح)

اکنون که از مراحل و انواع سرکوب خیزش ها و جنبش های اجتماعی سخن گفتم، جای آن دارد که از مهم ترین پی آمده های سرکوب خیزش ها و جنبش های اجتماعی سخن بگویم و به شرح انواع پی آمده های آن پردازم. اما این بحثی بس دشوار است و یک پیش نیاز مهم دارد و آن بحث از وضعیت تقابلی بین خیزش و جنبش اجتماعی از یک سو و نظام اجتماعی درگیر از سوی دیگر است. تا این جا من دو بحث را به نحو موازی دنبال کرده ام: بحث از خیزش و جنبش اجتماعی از یک سو و بحث از نظام اجتماعی درگیر خیزش و جنبش اجتماعی. گفتم که نمی توان از خیزش و جنبش اجتماعی بدون بحث از نظام درگیر با آن سخن گفت. هر خیزش و جنبش اجتماعی در پیوند و تقابل با یک نظام اجتماعی، تکوین و تحقق می یابد و رؤیت پذیر می شود و سرانجام به طریقی به خفا می رود. **پرویز پیران** جامعه شناس شناخته شده ی ایرانی به درستی می نویسد:

«جنبش اجتماعی بر پایه تضاد و تخاصم شکل می‌گیرد. حال این تضاد و تخاصم می‌تواند بس غلیظ و شدید و یا خفیف و علنی یا ضمنی باشد. علاوه بر آن، تضاد مورد بحث می‌تواند کلیت یک نظام را در برگیرد و دگرگونی‌ای بنیادین را تعقیب نماید و یا کلیت نظام را پذیرفته، تغییری محدود در بخشی از جامعه را طلب کند» (پیران، ۱۳۸۴: ۳۹).

بحث از سرکوب خیزش یا جنبش، بحث از تقابل خصمانه‌ی شدید و حاد نظام اجتماعی با آن است؛ آن‌هم وقتی که سرکوب تام به کار گرفته می‌شود. **رحیم محمدی** نیز در این باره ارزیابی نسبتاً قابل قبولی ارائه می‌کند:

«امروزه دریافت و دست کم احساس کنشگران و جنبشگران و به طور کلی بخش قابل توجه مردم ایران، این است که جمهوری اسلامی روز به روز به سمت «سرکوب تام» کشیده می‌شود» (محمدی، ۱۴۰۱، <https://t.me/RahimMohamadi/1518>).

در واقع، باید بگوییم در اغلب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران دهه‌های اخیر، وضع همین‌گونه بوده است و این پدیده‌ی جدیدی نیست. البته، این امر حکایت از مشکلی جدی در توانش تدبیر دارد. اما نخستین نکته در فراهم ساختن مقدمات بحث، از پی‌آمدهای سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی، بررسی‌ی اندازه‌ی این دو است: کدام خیزش و جنبش اجتماعی در برابر کدام نظام اجتماعی قد علم کرده است؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است انواع خیزش و جنبش اجتماعی را در پیوند با انواع نظام‌های اجتماعی مورد بحث قرار دهیم، زیرا نتایج تقابل خصمانه با خیزش و جنبش آن‌هم از نوع سرکوب، بدون توجه به این که دو طرف این تقابل چه وضعیتی دارند، قابل توضیح نخواهند بود. خیزش‌ها یا جنبش‌های اجتماعی از نظر دامنه‌ی فراگیری‌ی جهان اجتماعی متفاوت اند. پیران در این باره می‌نویسد:

«جنبش‌های اجتماعی گاه فراگیرند، آن‌چنان فراگیر که از محدوده‌ی جامعه‌ای معین و یا تعدادی از جوامع، فراتر رفته، مسئله‌ای جهانی می‌شوند و گاه در محدوده‌ای بس کوچک‌تر به راه می‌افتند و چه بسا خواسته‌های گروهی کوچک‌تر را در برمی‌گیرند. بدین دلیل، جنبش‌های اجتماعی از نظر وسعت، فراگیری و عمق، نوع خواسته‌ها و نارضایتی‌ها، سلسله‌مراتبی را پدید می‌آورند» (پیران، ۱۳۸۴: ۴۱).

بر مبنای معیار فراگیری‌ی اجتماعی، من خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را هم بر حسب مصادیق رخ داده و هم بر حسب امکان نظری، به پنج نوع سطح سازمانی (نظیر جنبش‌های اعتصاب‌گرانه در کارخانه‌ی ایران خودرو در سال ۱۳۶۵ و کارخانه‌ی کفش ملی در خرداد ۱۳۶۶)، سطح اجتماع محلی (مثل خیزش مشهد در سال ۱۳۷۱ و خیزش

قزوین در سال ۱۳۷۳، و خیزش اسلامشهر در سال ۱۳۷۴)، سطح منطقه‌ای، سطح سراسری (مثل جنبش خرداد ۱۳۸۸ و خیزش دی ۱۳۹۶، خیزش آبان ۱۳۹۸، و خیزش شهریور ۱۴۰۱)، و سطح فراملّی تقسیم می‌کنم.

اما نظام‌های اجتماعی را در معنای خاصی که من به کار می‌برم (و آن را از گروه‌ها، جماعت‌ها، مردم آمیخته‌گی‌ها socialities، دسته‌های اجتماعی، تجمّعات، شبکه‌ها، جمع‌های فامیلی و خویشاوندی، و امثالهم جدا می‌کنم)، با وام‌گیری از مقاله‌ی «دلالت‌های ساختاری‌ی اندازه‌ی نظام اجتماعی: یک تحلیل سه سطحی» جان دی. کاساردا (Kasarda, 1974) و تکمیل بحث او بر مبنای اندازه‌ی نظام، به ترتیب به چهار نوع نظام سازمانی، نظام اجتماع محلی و بومی، نظام جامعه‌ای، و نظام فراجمعه‌ای تقسیم می‌کنم. البته نظام‌های اجتماعی را می‌توان به اشکال مختلف تقسیم کرد، اما چون بحث من ناظر به تقابل نظام اجتماعی با خیزش یا جنبش اجتماعی است، تعمداً معیار اندازه‌ی نظام اجتماعی را برای دسته‌بندی‌ی نظام‌های اجتماعی مبنای قرار داده‌ام.

خیزش یا جنبش سازمانی در درون محیطی رخ می‌دهد که یک سازمان در آن محیط نقش اساسی را ایفا می‌کند. خیزش یا جنبش محلی از نظر نشان‌گاه و آماج یا از نظر هدف (در مورد جنبش‌ها)، نشان‌گاه یا اهداف محلی دارد و نمی‌تواند کل جامعه یا حتّاً یک منطقه را با خود همراه کند. در نتیجه، نیروی اجتماعی‌اش و بُرد‌اش کم و بیش محلی می‌ماند. خیزش منطقه‌ای بسیار نیرومندتر است و گاه حتّاً بُرد ملی پیدا می‌کند و هم‌دلی‌های بسیار وسیع‌تری را برمی‌انگیزد. با این حال، از ایجاد تحولات سراسری و برانگیخته‌گی‌ی سراسری و پدید آوردن اعتراضی سراسری ناتوان است. خیزش‌ها و جنبش‌های سراسری و ملی اما بسیار نیرومند اند و به سرعت هم‌دلی‌ی جهانی پیدا می‌کنند و در سطح جهان، الهام‌بخش می‌شوند و به میراث جنبش‌ها و خیزش‌های بشری می‌افزایند و نیروی بسیار عظیمی را آزاد می‌کنند و به لحاظ فرهنگی و اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار می‌شوند. این نوع جنبش‌ها انرژی فوق‌العاده‌ای را در سطح جهانی برمی‌انگیزند و منشا خلاقیت‌های متنوّع و فراوان می‌شوند. جنبش کنونی یکی از همین گونه جنبش‌های اجتماعی است. جنبش‌های فراملّی نیز ناظر به مسائل بین‌المللی و جهانی هستند و مردم کشورهای مختلف در آن درگیر می‌شوند؛ نظیر جنبش‌های ضدّ جهانی شدن و جنبش محیط زیست.

در مؤسّسات و سازمان‌ها، خواه کوچک و خواه بزرگ، ما با نوعی نظام اجتماعی مواجه هستیم. اجتماعات بومی و محلی نیز به همین ترتیب، نوعی نظام اجتماعی در اندازه‌ی بزرگ‌تر هستند. نظام‌های جامعه‌ای مثل حکومت‌ها نظام اجتماعی در سطح یک جامعه هستند. آن‌ها بسیار بزرگ‌تر از مؤسّسات و سازمان‌ها و اجتماعات محلی و بومی هستند و نیروی انسانی و منابع مادی‌ی بس بیش‌تری دارند و قدرت بسیج منابع بسیار بالایی دارند و در جهان جدید، انحصار

به کارگیری ابزار خشونت را نیز در اختیار دارند. در دوران مدرن با نظام‌های فراجمعه‌ای و بین‌المللی نیز مواجه هستیم که ویژه‌گی‌ها و ساز و کارهای خاص خود را دارند و اکنون موضوع بحث‌ام نیستند.

این بحث البته، استعداد تفصیل و تکمیل بس بیش‌تری دارد، اما به‌نحو هدف‌مند از تفصیل اجتناب می‌کنم. اکنون می‌توانیم جدولی از تقابل‌ها ترسیم کنیم که در ردیف‌های پنج‌گانه‌ی آن، به ترتیب پنج نوع خیزش یا جنبش سازمانی، محلی، منطقه‌ای، ملی و سراسری، و فراملی و بین‌المللی درج شده‌اند و در ستون‌های آن نیز چهار نوع نظام اجتماعی به ترتیب سازمانی، اجتماع محلی، جامعه‌ای، و فراجمعه‌ای ذکر شده‌اند. از تقاطع انواع خیزش‌ها با انواع نظام‌های اجتماعی، به سه نوع تقابل کلی بین خیزش‌ها یا جنبش‌های اجتماعی با نظام‌های اجتماعی می‌رسیم: **تقابل نسبتاً ناهم‌سطح** که در آن خیزش یا جنبش، هم‌سطح نظام اجتماعی مربوطه است، **تقابل بسیار ناهم‌سطح** که می‌تواند به نفع خیزش یا جنبش باشد یا به نفع نظام اجتماعی و در آن منابع مادی و انسانی‌ی یک طرف بسیار قوی‌تر از طرف دیگر است، و **تقابل شدیداً ناهم‌سطح** که در اغلب موارد به ضرر خیزش یا جنبش اجتماعی است و در آن، طرف مقابل به‌نحو بسیار قابل توجهی از نظر بسیج نیروهای مادی و انسانی نیرومندتر است. با توجه به مقاصد بحث کنونی‌ام، من فقط بر نظام اجتماعی جامعه‌ای یعنی بر حکومت متمرکز می‌کنم و از تقابل آن با انواع خیزش‌های محلی و سراسری که در این چند دهه در ایران رخ داده سخن می‌گویم.

در تقابل حکومت با خیزش‌ها یا جنبش‌های سطح سازمانی، تقابل شدیداً ناهم‌سطح و نابرابر است و به سرعت مهار می‌شود. در تقابل حکومت با خیزش‌های محلی در ایران (نظیر خیزش‌های مشهد و قزوین و شیراز و اراک و جنبش دانش‌جویی ۱۳۷۸) با یک تقابل باز هم شدیداً ناهم‌سطح و نابرابر از نظر اندازه مواجه هستیم. خیزش یا جنبش اجتماعی، کوچک‌مقیاس است اما نظام اجتماعی بزرگ‌مقیاس است. در این‌گونه موارد، سرکوب خیزش یا جنبش اجتماعی معمولاً در طی چند روز به انجام می‌رسد. در تقابل حکومت با خیزش یا جنبش منطقه‌ای در ایران ما با یک تقابل بسیار ناهم‌سطح مواجه هستیم، زیرا منابع حکومت از نظر مادی و انسانی بسی بزرگ‌تر از نیروی اجتماعی خیزش یا جنبش اجتماعی محلی است. اما در تقابل حکومت با یک جنبش ملی و سراسری، ما با یک تقابل نسبتاً ناهم‌سطح مواجه هستیم. **در هیچ‌یک از موارد، حتّاً زمانی که خیزش یا جنبش اجتماعی، ملی و سراسری است، دست کم در ابتدای کار بین نیروهای دو طرف، هم‌سطحی وجود ندارد.** دلیل این امر این است که این حکومت است که انحصار ابزار خشونت را در اختیار دارد و مجموعه‌ای از نهادها و مؤسسات را برای شکل دادن یک دست‌گاه سرکوب عظیم در اختیار دارد. این در حالی است که خیزش‌ها کاملاً خودجوش و سازمان‌نیافته‌اند و جنبش‌های اجتماعی نیز تا حدّ بسیار کمی سازمان‌یافته‌اند و هیچ‌یک

از قبل، منابعی را برای تداوم حیات خود پیش‌بینی و ذخیره نکرده‌اند. اما حکومت‌ها در همه‌ی جای جهان می‌توانند انبوهی از امکانات و تجهیزات و منابع را فراهم و ذخیره و سازمان‌دهی کنند و نیروهای آموزش دیده را برای خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌ی احتمالی فراهم کنند و دیگر امکانات و فرصت‌ها را نیز برای شکل دادن یک دست‌گام سرکوب‌توانا و مجهز فراهم سازند.

جدول تقابل‌های ممکن بین خیزش‌ها یا جنبش‌های اجتماعی با نظام اجتماعی‌ی درگیر خیزش یا جنبش

نظام اجتماعی از نظر اندازه	سازمانی	اجتماع محلی	نظام جامعه‌ای	نظام فراجامعه‌ای
خیزش یا جنبش اجتماعی از نظر فراگیری‌ی جهان اجتماعی	تقابل نسبتاً ناهم‌سطح	تقابل بسیار ناهم‌سطح	تقابل شدیداً ناهم‌سطح (تقابل جنبش سازمانی با حکومت)	-----
خیزش یا جنبش در سطح اجتماعی محلی	تقابل بسیار ناهم‌سطح و به نفع خیزش یا جنبش	تقابل نسبتاً ناهم‌سطح	تقابل بسیار ناهم‌سطح (تقابل جنبش محلی با حکومت)	-----
خیزش یا جنبش در سطح منطقه‌ای (مثلاً چند استان، مثل خیزش‌های قومی)	تقابل شدیداً ناهم‌سطح به نفع خیزش یا جنبش (این مورد نادر است).	تقابل نسبتاً ناهم‌سطح به نفع خیزش یا جنبش	تقابل بسیار ناهم‌سطح (تقابل جنبش منطقه‌ای با حکومت)	-----
خیزش یا جنبش در سطح سراسری یا ملی (مثل خیزش شهریور ۱۴۰۱)	این مورد نمی‌تواند تحقق پیدا کند، مگر در برابر سازمان‌های جهانی	این مورد کم‌تر تحقق می‌یابد.	تقابل نسبتاً ناهم‌سطح (تقابل جنبش ملی با حکومت)	بسیار ناهم‌سطح (مثل تقابل جنبش طالبان در افغانستان با ائتلاف غرب)
خیزش یا جنبش در سطح فراملی (مثل جنبش پروتستان‌تیسیم در اروپای قرن ۱۶، جنبش ضد جهانی شدن)	-----	-----	تقابل جنبش فراملی با حکومت	تقابل بسیار ناهم‌سطح (مثل تقابل جنبش داعش با ائتلاف غرب)

تا این‌جا کوشیدم بحثی نظری را برای مواجهه‌ی شدیداً خصمانه‌ی نظام اجتماعی با خیزش یا جنبش اجتماعی به نحو نظری شرح دهم و قالبی نظری برای بحث فراهم سازم. البته، این بحث را می‌توان به نحو کمی نیز دنبال کرد. مثلاً می‌توان ارزیابی‌ای آماری و کمی از توان نیروهای انتظامی و نظامی‌ی کشورها در مواجهه با خیزش‌ها و جنبش‌های

اجتماعی نیز ارائه کرد. اکنون می‌توانم به آخرین موضوع این بحث یعنی پی‌آمدهای سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی پیردازم و این بحث را به پایان آن نزدیک سازم.

پی‌آمدهای گزینه‌ی سرکوب

پس از بحثی تفصیلی در باره‌ی انواع نظام‌های اجتماعی و انواع جنبش‌ها و بررسی‌ی نسبت آن‌ها با هم و نیز به دنبال بحث از انواع سرکوب، می‌توانم پی‌آمدهای سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را مورد بحث قرار دهم. نخستین نکته‌ای که می‌بایست بر آن تأکید شود، این است که اتخاذ گزینه‌ی سرکوب بدین معنا است که نظام اجتماعی مربوطه (در هر سطحی که باشد فرقی نمی‌کند)، بنای مذاکره با ناراضیان و کاستن از نارضایتی‌ی آنان را ندارد. به عبارت دیگر، سرکوب‌گری آن‌هم از نوع تام، به معنای وانهادن مدیریت نارضایتی است. پس **نخستین پی‌آمد سرکوب، تداوم نارضایتی‌ی ناراضیان و افزایش آن در ابعاد گوناگون است.** چنان‌که پیش از این نیز گفتم، **پی‌آمد دوم به کارگیری‌ی گزینه‌ی سرکوب در برابر جنبش‌های مسالمت‌آمیز و با خواست‌های دموکراتیک، به‌بار آوردن سقوط اخلاقی برای نظام سیاسی است.** هرگز نباید اندیشید که این هزینه‌ی کوچکی برای نظام سیاسی است. هر نظام سیاسی، نیازمند حفظ و جاهت خویش است؛ خصوصاً در نزد طرف‌دارانش. این است که گاه نظام‌های سیاسی می‌کوشند عمداً خیزش یا جنبش را خشن و غیرمسالمت‌آمیز نشان دهند تا سرکوب‌گری‌ی خود را موجه سازند و از بار سقوط اخلاقی‌ی خود در نزد مردم مخالف و نیز مردم طرف‌دار خود بکاهند.

اما سرکوب علاوه بر این که بر تعداد ناراضیان می‌افزاید، گاه ممکن است بر تعداد معترضان نیز بیافزاید. ممکن است نظام اجتماعی چنان سرکوب نیرومندی اعمال کند که معترضان صحنه‌ی اعتراض را ترک کنند و بخشی از آن‌ها نیز از بین بروند یا به‌انحای مختلف آسیب ببینند. ولی این یک پیروزی‌ی ظاهری و موقت است، زیرا چنین سرکوب شدیدی فقط ریخت یا شکل خیزش یا جنبش را از بین برده است و بسیج نیروهای معترض را در صحنه‌ی اعتراض حذف کرده است، اما بدنه‌ی آن را الزاماً حذف نمی‌کند و از بین نمی‌برد یا الزاماً تضعیف نمی‌کند. اگر موقعیت و شرایط ساختاری نارضایتی‌آفرین باقی بماند، بدنه یا کالبد جنبش قبلی، مُمد و کمک‌رسان شکل‌گیری‌ی خیزش یا جنبش بعدی می‌شود. بدین ترتیب، می‌توانیم از سلسله‌ای از خیزش‌ها و جنبش‌ها سخن بگوییم که به هم متصل‌اند و در تداوم هم، یکی پس از دیگری شکل می‌گیرند. به‌عنوان مثال، پیوند واضحی بین جنبش‌های سال‌های ۱۳۸۸، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، و ۱۴۰۱ در ایران وجود دارد، زیرا نه تنها تلاشی برای کاهش نارضایتی‌ی اجتماعی‌ی انباشته شده از سوی

حکومت صورت نگرفته است، بل که عمل کرد آن، چنان ناکارآمد بوده که بر ابعاد نارضایتی‌ی اجتماعی بسیار افزوده است.

بر این اساس است که می‌توانیم از **سومین پی‌آمد گزینه‌ی سرکوب سخن بگوییم: در وضعیت ساختاری نارضایتی‌آفرین، اتخاذ گزینه‌ی سرکوب می‌تواند به تعبیر کاستلز «جنبش سازش‌ناپذیر» با اهداف رادیکال پدید بیاورد و ما اکنون در ایران با یک جنبش سازش‌ناپذیر مواجه هستیم.** بدین ترتیب، اعتراض از خیزش‌ها و جنبش‌های مسالمت‌آمیز در درون نظام اجتماعی به مرحله‌ی جدیدی منتقل می‌شود: جنبش انقلابی‌ای که دیگر نمی‌خواهد بخشی از نظام اجتماعی و مولفه‌هایی از آن تغییر یابد، بل که کل نظام را هدف می‌گیرد و خواهان دگرگونی‌ی آن می‌شود. در سال ۱۳۸۸ ایران یک جنبش اجتماعی‌ی سراسری‌ی مسالمت‌آمیز را تجربه کرد که راه‌پیمایی‌ی سکوت انجام می‌داد. اما اکنون بعد از گذشت سیزده سال و تحقق سلسله‌ای از خیزش‌های اجتماعی به‌طور متوالی، ما با یک جنبش اجتماعی‌ی سراسری‌ی انقلابی و رادیکال مواجه هستیم و مردم و کشور ما وضعیتی رادیکالیستی را تجربه می‌کنند. جنبش‌های انقلابی ممکن است به انقلاب منتهی بشوند و ممکن است اهداف‌شان محقق نشود و انقلابی صورت نگیرد، اما تأثیرات بسیار بزرگی بر جای می‌گذارند و بخش قابل توجهی از منابع انسانی و مادی و سرمایه‌های اجتماعی و سیاسی‌ی نظام اجتماعی را به خطر می‌اندازند.

در وضعیت رادیکالیستی که انفجاری از خشم و نفرت پدیدار می‌شود و افقی از امید برای معترضان شکل می‌گیرد، انتخاب گزینه‌ی سرکوب تام و به‌کارگیری‌ی هر چه بیش‌تر خشونت توسط نظام سیاسی، معترضان را هر چه بیش‌تر به‌کارگیری‌ی شیوه‌ها و روش‌های خشونت‌آمیز تشویق و ترغیب می‌کند. این‌جا است که می‌توانیم بگوییم که از این طریق خشونت‌گری تعلیم داده می‌شود. این اتفاق است که در سیزده سال اخیر به‌وضوح رخ داده است. از راه‌پیمایی‌ی سکوت رسیده‌ایم به پرتاب کوکتل مولوتف و انواع خشونت‌گری‌های دیگر در درون جنبش اجتماعی. بنابراین، **می‌توانیم از پی‌آمد چهارم گزینه‌ی سرکوب سخن بگوییم: شکل‌گیری‌ی چرخه‌ی خشونت.** وقتی تراکم خشم و نفرت شکل می‌گیرد، آدمیان به‌شدت مستعد تلقین‌پذیری^۱ می‌شوند و شعله‌ی خشم و نفرت به‌سرعت درمی‌گیرد و بی‌مهار می‌شود. بارکن به‌درستی می‌گوید: «تحت فشار بالا، پردازش اطلاعات آدمی کندتر و وابسته‌تر می‌شود. ترس، خشم، برانگیخته‌گی، وقتی که به‌نحو کافی تداوم می‌یابد، مآلاً موجب فروپاشی عمل‌کرد فکری به‌هنگار می‌گردد» (Barkun, 1974 : 106). در چنین شرایطی توانایی‌ی سنجش انتقادی‌ی آدمی کاهش

1. suggestibility

می‌یابد و برعکس، میزان تلقین‌پذیری وی افزایش می‌یابد. خردمندی‌ی مدیریت سیاسی کشور در وهله‌ی نخست آن است که نگذارد چنین پدیده‌ای شکل بگیرد. همین انباشت خشم و نفرت و همین شرایط غیرقابل اصلاح است که افراد را به سمت انقلاب سوق می‌دهد. انقلاب یک انتخاب نیست. انقلاب محصول گیر کردن در شرایط بن بست و یک گزینه در شرایط بن بست است. هیچ آدمی اگر کلید داشته باشد بالا رفتن از روی دیوار را در پیش نمی‌گیرد. وقتی هیچ کلیدی وجود ندارد، بالا رفتن از دیوار ناگزیر یک گزینه می‌شود. وقتی وضع به همین شکل ادامه می‌یابد، نظام سیاسی ناگزیر نیروهای باز هم بیش‌تری به میدان می‌آورد و معترضان هم به سمت گزینه‌ی خشونت‌گری بیش‌تر سوق می‌یابند. این اوج یک وضع رادیکالیستی است. ما در این وضعیت با درد و رنج فراوان و خشم و نفرت و خشونت بی‌حد مواجه هستیم. در این وضعیت تمام بازی‌گران و کنش‌گرانی که می‌خواهند میان‌داری کنند و دو طرف را به پرهیز از خشونت و مذاکره دعوت کنند، ناکارآمد می‌شوند و حتا مورد هجوم طرفین قرار می‌گیرند (بنگرید به نوع مواجهه با دکتر احمد زیدآبادی). اتخاذ موضع اصلاح‌گرانه در وضعیت رادیکالیستی برای بازی‌گران تعیین‌کننده‌ی صحنه، مضحک به نظر می‌رسد؛ مگر این که چنین بازی‌گری، نیرومند باشد و بتواند به منزله‌ی یک عامل تأثیرگذار خود را به صحنه تحمیل کند.

باری، خشونت‌گری از دو سو ادامه می‌یابد تا عمل‌کرد نیروهای یکی از طرفین ضعیف شود. اگر نیروی جنبش اجتماعی ضعیف شود، از بروزات میدانی آن کاسته می‌شود، اما جنبش تمام نمی‌شود زیرا از وضعیت نارضایتی انفجاری نیرو می‌گیرد و ادامه‌ی حیات می‌دهد و در سطحی دیگر تداوم می‌یابد و مترصد فرصتی برای بروز و ظهور مجدد، و این بار البته قوی‌تر، می‌ماند. الان در ایران این بیش‌تر محتمل است. اما اگر ماشین سرکوب ضعیف و ناکارآمد شود، آن‌گاه تعداد بیش‌تری از ناراضیان به معترضان میدانی می‌پیوندند و جنبش اجتماعی به پیروزی و دست‌آورد ایجابی نزدیک‌تر می‌شود. اگر چنین چیزی بخواهد در ایران رخ دهد، قاعدتاً در سال ۱۴۰۲ خواهد بود. این دست‌آورد ایجابی می‌تواند شکلی از عقب‌نشینی نظام سیاسی باشد؛ اعلام پذیرش حدی از اعمال تغییر و اصلاح. اما در شرایط جنبش‌سازش‌ناپذیر، معمولاً پذیرش اصلاحات وسط جنبش اجتماعی سراسری و نیرومند و آن‌هم از سر ضعف و ناتوانی حکومت، معمولاً مورد پذیرش معترضان قرار نمی‌گیرد؛ مگر این که اصلاح‌پیش‌نهادی به قدر کافی رادیکال و بنیادی باشد، نظیر اعلام اجرای رفراندوم. اما پذیرش اصلاحات رادیکال نیز معمولاً از سوی نیروهای خود نظام سیاسی در این شرایط محتمل نیست، زیرا می‌تواند اقدامی اساسی علیه نظام باشد و منجر به انحلال آن گردد. این است که به نظر می‌رسد در این شرایطی که اکنون در آن به سر می‌بریم، تقابل خشونت‌بار دو طرف ادامه می‌یابد و هزینه‌های بسیار بزرگ‌تری به کشور تحمیل می‌گردد.

اما خشونت‌گری و سرکوب‌گری هم فنون و دانش خاص خود را لازم دارد و راه‌برد می‌خواهد. به‌عنوان مثال، در انقلاب پنجاه و هفت، رژیم شاه گزینه‌ی سرکوب را انتخاب کرد، اما در نحوه‌ی انجام آن وضعیت روشنی نداشت. گاه با نیروهای معترض بسیار خشن و گاه بسیار ملایم‌تر برخورد می‌کرد. از سوی دیگر، اعمال خشونت بیش از حد نه تنها همیشه مرعوب‌کننده و برای نظام سیاسی ثمربخش نیست، بل که می‌تواند به‌منزله‌ی عاملی شتاب‌زا عمل کند و به نتایجی علیه سیستم بیانجامد. اقداماتی که در زاهدان (شلیک به نمازگزاران) و در ایزده (شلیک به اعضای یک خانواده در ماشین پراید) انجام گردید، عملاً نقش عامل شتاب‌زا را در درون جنبش اجتماعی‌ی اخیر ایفا کرد (در این مورد می‌توانید به نکات ارزش‌مند **عباس نعیمی‌ی جورش‌ری** در کانال تلگرامی‌شان نیز مراجعه کنید. او نیز به این نکته به‌درستی اشاره کرده است). در واقع **خشونت‌های بیش از حد و فاقد زمینه‌ی مساعد در فرهنگ جامعه، می‌تواند جریحه‌دارکننده‌ی احساسات بخش وسیعی از مردم جامعه شود و افراد بس بیش‌تری را به ورود در میدان اعتراضات تحریک کند.** غلیان عواطف در این شرایط هر قدر که بیش‌تر باشد، بیش‌تر به ضرر نظام سیاسی خواهد بود.

این‌جا است که می‌توانیم از **پی‌آمد پنجم** انتخاب گزینه‌ی سرکوب از سوی نظام سیاسی سخن بگوییم. این‌ها پی‌آمدهایی هستند که زنجیروار یکی پس از دیگری از راه می‌رسند و یکی، آن دیگری را یحتمل فرا می‌خواند. سرکوب تام از سوی نظام سیاسی وقتی که از حدی بالاتر می‌رود، **امکان و شرایط اعتراض و واکنش یا حتا مداخله‌ی احتمالی‌ی نیروهای محیط خارجی‌ی نظام اجتماعی** (محیط داخلی همان جامعه‌ای است که حکومت می‌خواهد کنترل اش کند و محیط خارجی، کشورهای منطقه و جهان هستند) را **پدید آورد.** وقتی که سرکوب یک جنبش اجتماعی بسیار افزایش می‌یابد و خشونت زیادی به کار گرفته می‌شود، بخشی از نیروهای جنبش ممکن است متوجه نیروهای محیط خارجی شوند و از آن‌ها کمک بخواهند. کاستلز از نیروهای محیط خارجی با عنوان «محیط ژئوپولیتیکی» یاد می‌کند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۹۲). نیروهای این محیط اگر مداخله‌ی غیرمستقیم بکنند و به‌نحو غیرمستقیم به جنبش اجتماعی کمک کنند و علیه نظام سیاسی‌ی مستقر عمل کنند، آن‌وقت باید دید این مداخله‌ی غیرمستقیم چه قدر می‌تواند مؤثر باشد. اقداماتی نظیر محکوم کردن در سازمان ملل و اقدام به تحریم‌ها و تنگ‌تر کردن دایره‌ی تحریم‌ها، بیرون کشیدن سَفْرا و قطع ارتباط سیاسی و قطع هر گونه مذاکره و مبادله با نظام سیاسی موجود، از جمله‌ی این نوع مداخله‌ی غیرمستقیم در تقابل جنبش اجتماعی و نظام سیاسی است. در این وضعیت به خاطر وجود شرایط برادری‌ی رنج^۱ که محصول وضعیت فاجعه‌بار ناشی از این تقابل خشونت‌بار است،

1. brotherhood of pain

وحدت ملی در کشور به خطر نمی‌افتد. اما گاهی نیروهای محیط خارجی یا همان «محیط ژئوپولیتیکی» به مرحله‌ی مداخله‌ی مستقیم در کشور وارد می‌شوند و این دقیقاً اتفاقی است که در کشورهایی نظیر لیبی، عراق، افغانستان، سوریه، و یمن در دو دهه‌ی اخیر رخ داده است. در این شرایط است که بستر نسبتاً مساعدی برای تجزیه‌ی کشور شکل می‌گیرد. در این حالت وقتی تجزیه یک گزینه‌ی محتمل‌الوقوع می‌شود که نیروهای مداخله‌ی کننده‌ی خارجی یک‌پارچه نباشند و با هم تخصص داشته باشند. نمونه‌ی برجسته‌ی این پدیده، دو کشور یمن و سوریه هستند. کاستلز به‌خوبی این وضعیت را در مورد سوریه تشریح کرده است (همان: ۹۲).

در این محیط خارجی، نظام سیاسی ما هم‌اکنون به کشورهای مثل روسیه که هم‌سایه‌ی ایران است و نیز به چین متکی شده است. اما چین معمولاً در وضعیت تنش بین‌المللی حمایت فوق‌العاده نمی‌کند و بیش‌تر می‌کوشد منافع خود را حفظ کند و روسیه نیز اینک در ضعیف‌ترین شرایط خود قرار دارد و در باتلاق جنگ با اوکراین گرفتار آمده است. هم‌کاری‌ی نسبی‌ی حکومت ایران با روسیه در این وضعیت نیز بیش از پیش محیط خارجی را علیه آن کرده است. لاجرم انتخاب گزینه‌ی سرکوب‌پی‌آمدهای بس متنوعی دارد و طیفی از سقوط اخلاقی تا سقوط سیاسی و تا تجزیه‌ی کشور را می‌تواند پوشش بدهد و این همه بسته‌گی به روندی دارد که طی می‌شود؛ این که نیروهای این تقابل و نیز نیروهای محیط داخلی و خارجی چه‌گونه عمل خواهند کرد.

این‌جا چشم‌انداز نظری‌ام در باره‌ی جنبش‌های اجتماعی‌ی ایران در کلیات به پایان می‌رسد؛ اگرچه بحث از جزئیات می‌تواند با تفصیل بیش‌تر دنبال شود؛ مثل طرح پرسش‌هایی نظیر این که رهبران عملیاتی و میدانی و فکری‌ی جنبش اجتماعی چه‌گونه پیدا می‌شوند و در چه مراحل‌ی ظاهر می‌شوند؟ یا چرا افرادی که سرمایه‌ی ناظر به شهرت دارند (نظیر سیلیبرتی‌ها) در این جنبش نقش مهم‌تری از بسیاری از گروه‌های مرجع دیگر دارند؟ اکنون مهم‌ترین استنباطات نظری‌ام را بر مبنای بحث‌های پیشین صورت‌بندی خواهم کرد و بحث را به پایان خواهم برد.

مفاهیم اصلی، مفروضات، و نتیجه‌گیری

من از سال ۱۳۸۸ به‌نحو جدی درگیر بحث خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی شده‌ام و هر بار در باره‌ی آن‌ها نوشته‌ام. اینک طی‌ی بحثی طولانی که مفاد و محتوای آن در ببحوحه‌ی چند خیزش و جنبش پرورده شده و در میانه‌ی یک جنبش سراسری نوشته شده (از ۲۸ مهر ۱۴۰۱ تا ۱۱ آذر ۱۴۰۱) و مبتنی است بر مطالعه‌ی مجموعه‌ی خیزش‌ها و جنبش‌هایی که در ایران بعد از انقلاب رخ داده است، کوشیدم چشم‌اندازی نظری برای تحلیل خیزش‌ها و جنبش‌های

ایرانی در چهار دهه‌ی اخیر ارائه کنم. اینک نخست مفاهیم و قضایای پایه و مفروضات و سپس استنباطات نظری حاصله از آن را صورت‌بندی می‌کنم.

نخست از خیزش اجتماعی سخن گفتم و آن را از جنبش متمایز ساختم. خیزش اجتماعی عبارت است از کنش‌های جمعی خودانگیخته‌ای که ناشی از نارضایتی اجتماعی اند و در آن نارضایتی گروهی از افراد به‌نحو جمعی امکان بروز می‌یابد. برخلاف جنبش اجتماعی، خیزش فاقد هر گونه برنامه‌ریزی و مدیریت و سازمان‌یافته‌گی و هدف است و یک مقصّر را به‌منزله‌ی نشان‌گاه یا آماج در برابر خود بر ساخت شده دارد. مفهوم پایه در این چشم‌اندازی نظری، نارضایتی اجتماعی بود که آن را بر اساس ناخشنودی افراد از عمل کرد یک نظام اجتماعی توضیح دادم و سه علت برای ناخشنودی بر شمردم. بر این اساس، انواع نارضایتی را ذکر کردم و آن‌ها را به نارضایتی فردی، شخصی، نارضایتی فردی اجتماعی، نارضایتی اجتماعی جمعی، نارضایتی اجتماعی جزنگر و نارضایتی اجتماعی کل‌نگر، نارضایتی اجتماعی غیرمزمّن، نارضایتی اجتماعی مزمّن، نارضایتی اجتماعی مدیریت شده، و نارضایتی اجتماعی رها یا غیرمدیریت شده تقسیم کردم و برخی از آن‌ها، نظیر نارضایتی اجتماعی متمرکز و نارضایتی اجتماعی مدیریت نشده و نارضایتی اجتماعی مزمّن را در مقایسه با دیگر اشکال نارضایتی برای نظام اجتماعی درگیر، بیش‌تر تهدید کننده دانستم. بر پایه‌ی این مفاهیم، از شکل‌گیری انباشت نارضایتی و وضعیت نارضایتی انفجاری در طی یک روند نسبتاً طولانی سخن گفتم. انباشت نارضایتی اجتماعی را نیز به دو نوع غیرمتمرکز و متمرکز تقسیم کردم و سپس از این بحث کردم که انباشت نارضایتی اجتماعی می‌تواند از ره‌گذر افزایش در گستره (نارضایتی اقشار متنوع جامعه) و افزایش در شدت (مدت نارضایتی ضرب در تعدد نارضایتی)، وضعیت نارضایتی انفجاری پدید آورد. آن‌گاه با توجه به آنچه در دهه‌های اخیر در ایران رخ داده، خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را واجد دو وجه زبرین و زیرین (به ترتیب، اولی شکل و ریخت و دومی، کالبد یا بدنه) دانستم و در وجه زیرین یا بدنه‌ی خیزش (یا جنبش) از چند متغیر انباشت نارضایتی، حافظه‌ی اجتماعی سلبی، و بر ساخت اجتماعی مقصّر بحث کردم و در وجه زبرین از عامل ماشه و سپس از عامل شتاب‌زا و تغذیه‌کننده سخن گفتم و انواع عامل ماشه و نیز کارکردهای آن را شرح دادم.

در سوبه‌ی دیگر بحث، مؤلفه‌ها و مشخصه‌های یک نظام اجتماعی را مورد بحث قرار دادم و گفتم که هر نظام اجتماعی دست‌کم از چهار ساز و کار تغذیه‌کننده‌ی مادی و فرامادی، تنظیم‌کننده و هم‌آهنگی‌آفرین، ساز و کار اعمال قدرت، و ساز و کار تدبیر تشکیل شده است و **واجد سه نوع بقای محیطی و درونی و مکانیکی است** و اینک بقای محیطی آن بسیار نامطلوب و دچار مشکل جدی است و بقای درونی آن به خطر افتاده و توانش تدبیر

آن نیز بسیار پایین است، زیرا نظام سیاسی دچار خلأ خبره‌گانی است. نظام سیاسی با روندی از عمل‌کرد نامطلوب و کژکارکرد نیروهای محیط داخلی و خارجی را علیه خود بسیج کرده است. در سال ۱۴۰۰ با یک‌دست‌سازی حکومت بدترین تصمیمات ممکن گرفته شد (برخلاف تحلیل گم‌راه‌کننده‌ی امثال دکتر احمد زیدآبادی که یک‌دست شدن نظام را مطلوب تحلیل می‌کرد، من آن را برای نظام سیاسی فاجعه‌بار می‌دانستم). سپس به اشکال مواجهه با جنبش اجتماعی پرداختم و توضیح دادم که در این وضعیت، مواجهه‌ی از نوع مداخله و برخورد مستقیم از نوع سرکوب تام برگزیده شده است و این امر در پی سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های متعدد، یک «جنبش سازش‌ناپذیر» را به تعبیر مانوئل کاستلز شکل داده و راه‌های مذاکره‌ی احتمالی را بین دو طرف مسدود کرده است. انواع سه‌گانه‌ی سرکوب و وجوه شش‌گانه‌ی سرکوب مورد بحث قرار گرفت و آن‌گاه جدول انواع تقابل جنبش اجتماعی و انواع نظام اجتماعی را ترسیم کردم و نوع تقابل میان جنبش اجتماعی و نظام سیاسی را در وضعیت کنونی مورد بحث قرار دادم. هم‌چنین، کل بحث من چند مفروض بنیادی داشت:

(۱) خیزش‌ها در صورت تداوم، می‌توانند به جنبش اجتماعی بدل شوند. جنبش اجتماعی برخلاف خیزش اجتماعی، واجد حداقلی از سازمان‌دهی، برنامه‌ریزی، مدیریت و نیز واجد اهدافی معین است.

(۲) هستی‌ی هر خیزش اجتماعی و هر جنبش اجتماعی با هستی‌ی یک نظام اجتماعی پیوندی گریزناپذیر دارد. بنابراین، بحث از روند تحوّل یک خیزش اجتماعی یا یک جنبش اجتماعی و بحث از آینده‌ی آن بدون توجه به وضعیت و عمل‌کرد نظام اجتماعی‌ی مربوطه بحثی ناقص و ابتر است و به خطاهای فاحشی می‌انجامد.

(۳) هر نظام اجتماعی و از جمله نظام سیاسی، خواهی نخواهی، نارضایتی‌ی اجتماعی می‌آفریند. حکم‌رانی بدون ایجاد نارضایتی‌ی اجتماعی غیرممکن است. وعده‌ی یک حکم‌رانی‌ی بدون نارضایتی، وعده‌ای کذب است یا فریبی بیش نیست. آن‌چه نظام‌های اجتماعی را از این نظر از هم متمایز می‌سازد، نحوه‌ی ایجاد نارضایتی و نیز نحوه‌ی مواجهه‌ی با آن است.

(۴) نارضایتی حاکی از نوعی ناخشنودی است و در ناخشنودی، خواست تغییر نهفته است. به محض این که ما از چیزی ناخشنود می‌شویم، این معنا در ما زاده می‌شود که کاش وضع این‌گونه نبود و امر ناخشنود کننده تغییر می‌یافت.

(۵) انباشت نارضایتی‌ی اجتماعی‌ی افراد عضو اقل‌تار مختلف جامعه، برای تبدیل از امری فردی به کنشی جمعی، نیازمند دو نوع پیوند دهنده‌ی عینی و انفسی (اُبژکتیو و سوُبژکتیو) است. عامل ماشه پیوند دهنده‌ی عینی و حافظه‌ی اجتماعی‌ی سلبی و نیز برساخت اجتماعی‌ی مقصّر، پیوند دهنده‌های سوُبژکتیو اند.

۶) هر خیزش اجتماعی یا جنبش اجتماعی از رسانه‌های زمانه‌ی خودشان استفاده می‌کند. رسانه‌ها معمولاً در خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی فاقد نقش علی‌اند، بل که در بستری از انباشت نارضایتی‌ی اجتماعی، نقشی کمکی و تقویت‌کننده دارند و چنان‌چه بستر واجد انباشت نارضایتی فراهم نباشد، رسانه‌ها از ایجاد خیزش یا جنبش اجتماعی ناتوان‌اند و فقط در برخی موارد که زمینه‌ای اجتماعی برای امری فراهم باشد، می‌توانند آشکالی از کنش جمعی‌ی بسیار کم‌توان و کوتاه‌مدت نظیر شیدایی و تجمعات محدود و ضعیف و پراکنده پدید آورند.

۷) خیزش‌های اجتماعی نمی‌میرند بل که ممکن است بروزات میدانی‌شان از بین برود، اما برخی از مؤلفه‌ها و نیروهایش در قالب‌های اجتماعی جدیدی به حیات خود ادامه می‌دهند. تنها از ره‌گذر از بین بردن نارضایتی‌ها یا از بین رفتن نظام اجتماعی است که بدنه‌ی خیزش‌های اجتماعی کم و بیش از بین می‌رود. با این حال، باز هم خاطره‌های خیزش‌ها و جنبش‌ها در حافظه‌ی اجتماعی به‌نحوی به حیات خود ادامه می‌دهند.

نتیجه‌گیری: استنباطات نظری‌ی نیازمند بررسی‌ی تجربی

هر چشم‌انداز یا چارچوب نظری می‌بایست سرانجام به طرح برخی قضایای نظری یا تئورم‌ها در باره‌ی موضوع ختم شود و امکان بررسی‌ی تجربی‌ی آن چشم‌انداز نظری را فراهم سازد. در غیر این صورت، فقط در حد یک تحلیل یا اظهار نظر شخصی در باره‌ی موضوع باقی می‌ماند و به حدّ یک چارچوب نظری ارتقا نمی‌یابد. بر اساس آن چه گفته شد، اکنون می‌توانم نتایج نظری‌ی بحث‌ام را در فرازهای زیر صورت‌بندی کنم:

۱) این جنبش اجتماعی، جنبشی بزرگ‌مقیاس و کشوری است، زیرا محصول وضعیّت نارضایتی‌ی انفجاری است. هم‌گستره‌ی نارضایتی در آن وسیع است و هم شدت نارضایتی در آن بالا است. نشانه‌های کشوری بودن جنبش صرفاً در تعداد زیاد شهرهای درگیر در جنبش نیست، بل که درگیری‌ی انفسی یا سوئزکتیو برخی اعضای اکثریت خانواده‌های کشور نیز نشانه‌ی مهمی است.

۲) نارضایتی‌ی اجتماعی در این خیزش هم به صورت انباشت منتشر و غیرمتمرکز و هم به صورت انباشت متمرکز وجود دارد. از این رو، منبع سوخت یا تغذیه‌ی این خیزش اجتماعی، نیرومند و مستمر است. حتّاً اگر جنبش مهار شود، این منبع تغذیه برای خیزش‌های بعدی کار خواهد کرد و آن‌ها را هم تغذیه خواهد نمود و تا زمانی که این نارضایتی‌ها مدیریت مؤثری نشوند (یعنی خواسته‌های ناراضیان برآورده نشوند)، می‌توان احتمال وقوع خیزش‌های بعدی را داد.

۳) نارضایتی‌ها در حال حاضر بیش‌تر کل‌نگر است و معطوف به کلیت سیستم اجتماعی مربوطه (یعنی حکومت) و اساس آن است. از این رو، سویه‌ای رادیکال دارد. ما اکنون به‌خاطر بسته شدن تمام راه‌های اصلاح (که از سال ۱۳۷۶ تا ۱۴۰۰ دنبال شده است)، در وضعیتی رادیکالیستی به‌سر می‌بریم. در وضعیت رادیکالیستی، جامعه موقتاً میل به دو قطبی شدن می‌یابد و حتّاً تیم ملی فوتبال نیز قربانی این روند قطبی شدن می‌شود.

۴) خشونت شدید لفظی و فیزیکی‌ای که در این جنبش اجتماعی دیده می‌شود و چه بسا رفته‌رفته بیش‌تر هم بشود، هم ناشی از شدت نارضایتی است و هم ناشی از حافظه‌ی اجتماعی منفی و هم ناشی از تحقیر ناراضیان توسط نیروهای نظام سیاسی و به‌رسمیت نشناختن آن‌ها است. اما بیش از هر چیز سرکوب تام جنبش است که سبب افزایش خشونت از سوی معترضان می‌شود. بنابراین، هر قدر که حکومت خشونت بیش‌تری به‌کار گیرد، به همان نسبت طرف مقابل را به روی آوری به خشونت‌گری بیش از پیش ترغیب می‌کند و خشونت‌گری آن را افزایش خواهد داد. بدین ترتیب، به طرف مقابل خشونت آموزانده و حتّاً دیکته می‌شود.

۵) بدون انجام اصلاحات اساسی و تلاش صادقانه و اعتمادآفرین برای برآوردن نارضایتی‌ها و اجابت خواسته‌ها، امکان حل و فصل وضعیت خصومت‌آمیز بین مردم تغذیه‌کننده‌ی جنبش اجتماعی از یک سو و حکومت از سوی دیگر وجود ندارد. در صورت عدم حرکت در این مسیر، خیزش‌های بعدی نیرومندتر و وسیع‌تر و خشونت‌بارتر و مخرب‌تر خواهند بود.

۶) به دلیل تهی شدن سیستم اجتماعی (رژیم سیاسی) از خبره‌گان کاربلد، توانش تدبیر سیستم در مواجهه با وضع کنونی و برخورد با ناراضیان نه تنها مطلوب نیست بل که عملاً علیه خود سیستم عمل می‌کند و حیات درونی‌ی سیستم را بیش‌تر به خطر می‌اندازد؛ به جای آن که به بقای آن کمک کند. در دهه‌های اخیر نهادهایی چون شورای نگهبان و دیگر سازمان‌های گزینش‌گر به‌شدت ضد کارکردی عمل کرده اند.

۷) معترضان حاضر در خیابان‌ها بخش کوچکی از ناراضیان را تشکیل می‌دهند. ناراضیان را نیز می‌توان به دو گروه بالقوه و بالفعل تقسیم کرد. بخش بزرگ‌تر ناراضیان، مترصد زمانی هستند که ماشین سرکوب‌ناکارآمد گردد و از هزینه‌های حضور در میدان اعتراض کاسته شود. بسیار محتمل است چنین پدیده‌ای در ماه‌های میانی‌ی نیمه‌ی نخست سال جدید دیده شود.

۸) با تداوم جنبش، ساز و کارهای سرکوب به‌تدریج ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. انتخاب گزینه‌ی سرکوب تام در برابر جنبش‌های سراسری و بزرگ بسیار مخاطره‌آمیز است. اگر سرکوب جنبش روندی فرسایشی و طولانی را طی

کند، بسیار مستعداً آن است که به ضدّ خود بدل شود و منجر به ناکارآمدی ماشین سرکوب شود؛ زیرا نیروها می‌بایست به‌لحاظ معنوی و ایده‌ئولوژیک و نیز به‌لحاظ مادی مداوماً تقویت شوند اما پتانسیل و امکانات نظام برای انجام آن در این شرایط بحرانی کم‌تر و کم‌تر می‌شود.

۹) تداوم طولانی‌ی تقابل خشونت‌بار نیروهای جنبش و حکومت می‌تواند به تدریج پای مداخله‌ی نیروهای محیط خارجی (به قول کاستلز محیط ژئوپولیتیکی) را سبب شود و شرایط را برای نظام سیاسی سخت‌تر کند. البته، در مورد این جنبش به‌نظر می‌رسد این مداخلات، غیرمستقیم (نظیر بیرون‌سازی سفرها و فشارهایی از این دست) خواهد بود و به‌ساز و کارهای سیاسی بسنده خواهد شد و منتهی به مداخله‌ی مستقیم نیروهای خارجی در کشور نمی‌شود. به‌همین دلیل خطر تجزیه برای کشور تقریباً غیرمحتمل خواهد بود، زیرا در شرایط کنونی فرآیند اجتماعی‌ی فعال شده در شرایط فاجعه‌بار، یعنی برادری‌ی رنج، هم‌بسته‌گی‌ی اجتماعی‌ی نیرومندی را در میان مردم درگیر پدید آورده است.

۱۰) در بستر اجتماعی‌ای که رسانه‌های الکترونیک در آن نقش مهمی دارند، جنبش‌های سراسری و بزرگ جدید واجد پنج نوع رهبری هستند: رهبران برنامه‌ریز که دانش مبارزه را عرضه و توزیع می‌کنند و ادبیات مبارزه را خلق می‌کنند، رهبران انگیزه‌بخش و نمادینی که الهام‌بخشی می‌کنند و موجب تقویت انگیزه‌ی افراد برای پیوستن به جنبش و تداوم و پی‌گیری‌ی آن می‌شوند و بیش‌تر کار رسانه‌ای می‌کنند، رهبران عملیاتی که در درون میدان وارد کار عملیاتی می‌شوند و هدایت میدان را عملاً به‌دست می‌گیرند، و رهبران فکری و ایده‌ئولوژیک که انسجام فکری ایجاد می‌کنند و اهداف را به‌نحو نظری مورد بحث قرار می‌دهند و خط و مشی‌ها را تئوریزه می‌کنند، و رهبران سیاسی که سرانجام هدایت عملی‌ی حرکت را به‌دست می‌گیرند و بقیه را به اطاعت فرا می‌خوانند و با نیروهای مختلف داخلی و خارجی وارد گفت‌وگو و مذاکره می‌شوند. در جنبش‌های کلاسیک حداکثر دو نوع رهبری‌ی فکری و سیاسی وجود داشت که گاهی این دو نقش نیز در فرد معینی جمع می‌شد. اما وضع در جنبش‌های جدید بسیار متفاوت است. اکنون نکته‌ی مهم این بحث این است که در شرایطی که ماشین سرکوب بسیار نیرومند است، این دسته‌ی آخر یعنی رهبران سیاسی در ابتدای امر ظاهر نمی‌شوند و زمانی پیدا می‌شوند که امکان فعالیت و رهبری‌شان فراهم شود. بنابراین، رهبری‌ی نوع پنجم یعنی رهبران سیاسی در این نوع جنبش‌ها ممکن است بسیار دیرتر ظهور کنند و به‌صحنه بیایند؛ یعنی در زمانی که افق امن‌تری برای فعالیت این‌گونه افراد شکل می‌گیرد. انتظار می‌رود برای این جنبش ما در پنج یا شش ماه بعدی تبلور و ظهور این چهره‌های سیاسی را ببینیم.

۱۱) افرادی که به تعبیر رندال کالینز واجد سرمایه‌ی اجتماعی‌ی ناظر به شهرت^۱ هستند (سیلیبرتی‌ها)، در این جنبش اجتماعی نقش مهمی دارند؛ برخلاف روحانیان که به خاطر عمل‌کردشان و نوع حضور اجتماعی‌شان در چند دهه‌ی اخیر در این جنبش اجتماعی اغلب مغضوب و منفور اند. دلیل آن این است که مطابق با آخرین تحقیقات جامعه‌شناختی‌ای که رسماً توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است، هم‌اکنون این مشاهیر رسانه‌ای (سیلیبرتی‌ها) که در شبکه‌های اجتماعی اعتبار و نفوذ بالایی دارند، جزو مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی‌ی مرجع کشور هستند و روحانیان جزو دسته‌ی نهم در رتبه‌بندی‌ی گروه‌های مرجع اند. این در حالی است که در جنبش انقلابی‌ی ۱۳۵۷ روحانیان و روشن‌فکران جزو مهم‌ترین گروه‌های مرجع بوده اند. بنابراین، ایفای نقش رهبری‌ی انگیزه‌بخش و الهام‌بخش و نمادین توسط برخی از این مشاهیر رسانه‌ای (برخی از فوتبالیست‌ها و سینماگران) به‌روشنی قابل توضیح دادن است و چنین توضیحی از منطق جامعه‌شناختی‌ی قابل دفاعی برخوردار است.

۱۲. در مواجهه با خیزش یا جنبش اجتماعی چند گزینه وجود دارد. گزینه‌های عدم مداخله و پایش و مراقبت و گزینه‌ی مداخله‌ی محدود، راه‌بردهایی هستند که برخی رژیم‌های سیاسی در جوامع به‌لحاظ سیاسی توسعه‌یافته به کار می‌گیرند. اما مواجهه‌ی سرکوب‌گرانه بیش‌تر در جوامعی دیده می‌شود که به‌لحاظ سیاسی توسعه نیافته اند.

۱۳. عدم به‌رسمیت شناختن حقوق معترضان سبب غیرمشروع ساختن کل قانون در چشم آن‌ها می‌شود و اعتراضات را به سمت غیرمدنی شدن و جنایی شدن سوق می‌دهد. استفاده از روش‌های سرکوب بدون به‌رسمیت شناختن حقوق معترضان نیز اعتراض غیرمدنی پدید می‌آورد.

نکاتی در باره‌ی آینده‌ی جنبش اجتماعی

اما بحث نهایی این که یک چارچوب نظری‌ی کارآمد و توانمند باید بتواند علاوه بر آن که پدیده‌ی مورد بحث را به‌خوبی توضیح دهد و ابعاد آن را به‌قوت تشریح کند، می‌بایست بتواند پیش‌بینی‌های نسبتاً دقیقی هم ارائه کند و روند حرکت پدیده را به‌نحو نسبتاً درستی حدس بزند. من بر حسب این بینش نظری تاکنون چند پیش‌بینی کرده‌ام و تا این لحظه دو مورد آن تحقق یافته است. نخستین آن پیش‌بینی‌ای بود که در مناظره‌ی ۱۳ دی ۱۳۹۶ در بجنوبه‌ی یک خیزش اجتماعی گفتم و این ادعا را مطرح کردم که از این پس فواصل خیزش‌های اجتماعی کم‌تر خواهد شد. در همان‌جا بحث‌ام را بر مفهوم نظام اجتماعی متمرکز کردم و تحقق هفت مشخصه را به نظام سیاسی‌ی موجود پیش‌نهاد کردم:

¹ . reputational capital

«یکم: سازگاری و انسجام: یک نظام مطلوب [مشروع] باید بتواند درون نظام خود سازگاری داشته باشد.

دوم: معطوف به حل مساله] باشد. پیدا کردن راه حل‌هایی برای مخاطرات احتمالی درون نظام.

سوم: دارای پویایی درونی باشد. از طریق گردش نخبگانی و آوردن نیروهای تازه نفس به عرصه اجتماعی - سیاسی (خود بازتولید کنندگی).

چهارم: عقلانیت داشته باشد. از حداقلی از عقلانیت برخوردار باشد تا بتواند مسائل‌اش را بازناسی کرده و برای بقای خودش تامین منابع بکند.

پنجم: واکنش مناسب داشته باشد. نسبت به تغییرات محیط واکنش‌های مناسب داشته باشد.

ششم: [بازخوردپذیر باشد]. باید قادر باشد تا از محیط خودش [جامعه] باز خورد دریافت کند. نسبت به اتفاقاتی که در محیط روی می‌دهد بی‌اعتنا نباشد و به آن‌ها واکنش مطلوب نشان دهد.

هفتم: [خوداندیش] باشد. باید بتواند خودش را تبدیل به موضوع خودش بکند و در باب خودش بازاندیشی کند».

اما اکنون فرصت برای تحقق این موارد از دست رفته است. من هم‌چنین، در ۶ خرداد ۱۴۰۱ (۱۱۲ روز قبل از وقوع خیزش اجتماعی ۲۵ شهریور ۱۴۰۱) از احتمال بالای وقوع یک خیزش اجتماعی نو شتم و خواهان تجدید نظر اساسی در شرایط شدم:

«وقتی وضعیت این‌گونه می‌شود، هر اتفاقی در هر ابعادی که رخ دهد (حتا فرو ریختن یک ساختمان در یک شهر)، نیز به مدیریت کلان ربط داده می‌شود و مقصر، درست یا غلط، در کلان‌ترین سطح جست‌وجو می‌شود. باری، وضعیت نارضایتی انفجاری تجدید نظری اساسی را طلب می‌کند. من دست کم پیش‌نهاد می‌کنم هر چه سریع‌تر پژوهش‌هایی جامعه‌شناختی در مورد سنجش میزان نارضایتی در دستور کار قرار گیرد. حاجت به تکرار نظرات کارشناسان متعددی اقتصادی برای اقدام عاجل برای بهبود وضع اقتصادی مردم نیست. تکرار آن توضیح‌واضحات به نظر می‌رسد» (محدثی، ۱۴۰۱).

دست کم انتظار می‌رفت نظام سیاسی، فشار اقتصادی بر مردم را با نیل به توافق با طرف‌های مذاکره‌ی بین‌المللی (معاهده‌ی موسوم به برجام) تا حدی مرتفع می‌کرد، اما از این مهم نیز کاملاً غفلت شد.

هر دو پیش‌بینی فوق قبل از وقوع جنبش انجام گرفته و منتشر شده‌اند. اما آیا دیگر پیش‌بینی‌های این چشم‌انداز نظری تحقق خواهد یافت یا خیر؟ این چیزی است که نیازمند گذشت زمان خیلی بیش‌تری است و باید منتظر بمانیم و روی داده‌های سال ۱۴۰۲ را نظاره کنیم. اکنون (۱۱ آذر ۱۴۰۱) صد و نوزده روز تا آغاز سال جدید فاصله داریم.

منابع و مآخذ

ایزدی، مصطفی (۱۳۹۸) «شورش ۷۱ مشهد، چرا و چگونه؟» پای‌گاه اینترنتی شبکه‌ی شرق، ۱ فروردین ۱۳۹۸،
<https://www.sharghdaily.com/fa/tiny/news-768047>

پیران، پرویز (۱۳۸۴) «فقر و جنبش‌های اجتماعی در ایران». فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی. سال پنجم،
شماره‌ی ۱۸. صص ۶۲-۱۷.

جنتی، علی (۱۴۰۰) «پشت پرده اعتراض ۱۳۷۱ مشهد از زبان علی جنتی». ۱۴ آبان ۱۴۰۰، پای‌گاه اینترنتی آخرین
خبر، <https://akharinkhabar.ir/analysis/8454308>

کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶) شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت. ترجمه‌ی مجتبی قلی‌پور. تهران:
نشر مرکز. چاپ سوم.

محدثی‌گیلوی، حسن (۱۴۰۱) «وضعیت نارضایتی انفجاری». کانال تلگرامی زیر سقف آسمان، ۶ خرداد
۱۴۰۱، <https://t.me/NewHasanMohaddesi/7320>

محمدی، رحیم (۱۴۰۱) «بحثی در ریخت‌شناسی جنبش کنونی، استراتژی سرکوب و آینده». کانال تلگرامی
جامعه‌ی ایرانی، ۱۰ آبان ۱۴۰۱، <https://t.me/RahimMohamadi/1518>

نعیمی‌جورشری، عباس (۱۴۰۱) «عامل شتابزا در جنبش‌های اجتماعی ایران». کانال تلگرامی جامعه‌شناسی صلح.
<https://t.me/abbasnaeemi/3121>

Barkun, Michael (1974) *Disaster and the Millenium*. New Haven: Yale University.

Kasarda, John D. (1974) "The Structural Implications of Social System Size: A Three-Level Analysis". *American Sociological Review*. Vol. 39, No. 1 (Feb., 1974), pp. 19-28 (10 pages).